

رسماً و علناً حلالیت می طلبیم



گفتگو با دکتر صادق زیبا کلام^۲

تظاهرات به بهانه ۱۶ آذر و بهانه‌های دیگر در جریان بود. مخالفت حوزه با رژیم پهلوی بیشتر بعد از خرداد سال ۴۲ شکل گرفت. اما مشکل اصلی‌تر با دانشگاه بود. دانشگاه در سالهای ۵۶ و ۵۷ کانون مبارزه شد. دانشگاه تهران که قلب مبارزه بود و دانشگاه‌های دیگر هم، به تناسب، نقش مهمی در مبارزه داشتند.

جملگی یا اکثریت قریب به اتفاق مبارزان حوزه پیرو حضرت امام بودند، اما در دانشگاه این جور نبود. در دانشگاه اگرچه يك طیف از دانشجویان مسلمان از امام طرفداری می‌کردند، گروه‌های دیگر مارکسیست، طرفدار سازمان مجاهدین و غیره بودند. نقطه مشترک همه گروه‌های دانشجویان مسلمان، تأثیرگیری آنها از تفکرات

قبل از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، در جامعه و دانشگاه‌ها چه وقایعی در جریان بود؟^۴

اگر بخواهم به علت و نحوه شکل‌گیری اولیه ستاد انقلاب فرهنگی در تابستان ۵۹ بپردازم ناگزیر از مقدمه‌ای هستم. اواخر سال ۵۸ و اوایل سال ۵۹ مسئله ضرورت انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها در بعضی محافل دانشگاهی و سیاسی مطرح شد. این ضرورت به بازنگری در نحوه آموزش، پژوهش و کارکرد دانشگاه‌ها اشاره داشت. همانطور که می‌دانیم، دانشگاه بزرگترین مانع و مخالف رژیم پهلوی بود، یعنی حکومت پهلوی تمامی ارکان، بنیانهای و نهادها اعم از مطبوعات، رادیو-تلویزیون، سازمان اداری و اجرایی را در دست خود گرفته بود الا دو کانون که تسلیم رژیم نشدند: حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها. دانشگاه‌ها برای حکومت مهم‌تر بود زیرا حوزه‌های علمیه، به لحاظ مالی و تشکیلاتی، کاملاً مستقل از حکومت بودند. اما تمام بودجه و اعتبارات دانشگاه‌ها از سوی دولت تعیین می‌شد و برای دولت مهم بود که بتواند این نهاد را کنترل کند. به علاوه، میزان مقاومت دانشگاه در مقابل حکومت به مراتب بیش از حوزه بود. رده‌های بالای حوزه-اگر امام را استثنا کنیم-به هیچ وجه با رژیم مخالفت نمی‌کردند، اما در دانشگاه همیشه مخالفت و اعتصاب و

^۴ صادق زیباکلام لیسانس و فوق‌لیسانس مهندسی شیمی از دانشگاه برادفورد، انگلستان، فوق‌لیسانس مدیریت و برنامه‌ریزی از سازمان مدیریت صنعتی و دکترای علوم سیاسی از دانشگاه برادفورد گرفته است. اکنون نویسنده و عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

از او مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی (روزنه، ۱۳۷۳)، ما چگونه ما شدیم؟ (روزنه، ۱۳۷۴)، سنت و مدرنیته (روزنه، ۱۳۷۶) منتشر شده و عکسهای یادگاری با جامعه مدنی در دست چاپ است.

مرور بر

رویدادهای عمده انقلاب فرهنگی

کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۹
دانشگاه تبریز نیمه تعطیل شد

اطلاعهایی ضمن اعتراض به بر هم خوردن جلسه سخنرانی خواستار تصفیه و پاکسازی دانشگاه شدند. به علت تصرف ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز دیروز رئیس دانشگاه تبریز سرکار خود حاضر نشد. در پی حوادث دیروز دانشگاه تبریز، امروز دکتر فاروقی، رئیس دانشگاه، در گفتگویی با کیهان اعلام کرد که سخنرانی دیروز بدون اطلاع مقامات دانشگاه صورت گرفته بود. وی همچنین گفت: "اگرچه با اسلامی شدن دانشگاه موافق هستیم، ولی نمی‌توانم این گونه اعمال را تأیید کنم."

کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۹

حوادث امروز دانشگاه علم و صنعت

گروهی از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت از اولین ساعات بامداد امروز کلیه قسمتهای این دانشگاه را تحت نظر خود گرفتند. نماینده انجمن اسلامی این دانشگاه در گفتگویی با کیهان اظهار داشت: "به دنبال پیام امام که انقلابی اساسی باید در تمام نهادهای کشور انجام شود و چون دانشگاه بزرگترین نقش را در اوج یا ذلت جامعه دارد، دانشگاه‌ها باید زودتر از همه در آنها انقلاب شود... ما معتقد هستیم برای تغییر نظام آموزشی دانشگاه باید دانشگاه‌ها تعطیل و سپس با حضور اساتید مؤمن و متخصص و معتمد و دانشجویان مؤمن به انقلاب به بررسی

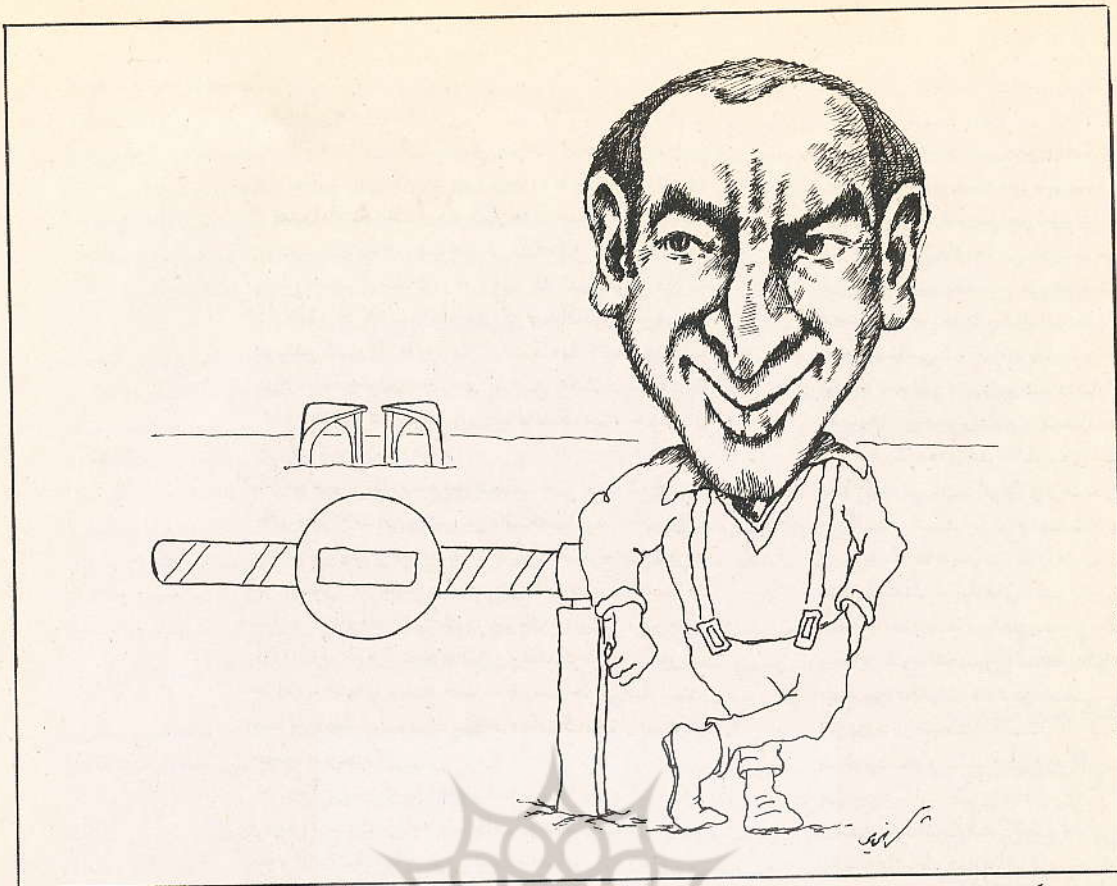
این نظام هم بپردازیم."
دانشجویان پیشگام دانشگاه علم و صنعت در گفتگویی با کیهان گفتند: "در شرایط فعلی تعطیل دانشگاه‌ها را توطئه‌ای از طرف امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا می‌دانیم و این عمل از طرف يك جناح قشری صورت گرفته است. آنها معتقدند برای تغییر نظام دانشگاهی قصد تعطیل دانشگاه را دارند ولی در حقیقت این فرصتی خواهد بود تا نیروهای انقلابی را تصفیه کنند."

دکتر محمد جواد باهنر گفت: "در دانشگاه تبریز به علت رفتار بسیار زشتی که گروه‌های چپ در روز جمعه در ارتباط با سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی داشته‌اند جو زنده‌ای به وجود آوردند و آن محیط آزاد و احترام‌انگیز دانشگاه را تبدیل به محیط هرج و مرج و خفقان و آزارشیم کردند. در نتیجه، دانشجویان اسلامی در برابر رفتار ضدآزادی و ضد نظم که گروه‌های مخالف به وجود آورده بودند تظاهرات و اقدام به گرفتن دانشگاه کردند، برای درخواست اینکه دانشگاه دگرگونی بنیادی یابد و سیستم آن عوض شود."



دنباله در کادر پائین صفحه‌های ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶





بود. دیدگاه دیگر که از طرف مرحوم بازرگان و مرحوم شهید بهشتی اظهار می شد چندان اعتقادی به برخورد با دانشجویان نداشت و معتقد بود که در فضای باز به وجود آمده این تا حدودی اجتناب ناپذیر است و باید، به قول معروف، قدری دنده بهنی کرد تا اینها به تدریج مرتفع شود؛ حرکتها را باید سوق داد به سمت چهارچوبی قانونی؛ در فضای دموکراسی و آزادی، به هر حال،

دکتر شریعتی بود. به این ترتیب، حتی جریان اسلام گرا و اسلام خواه دانشگاه هم از نظر حوزه يك جریان صددرصد قابل قبول نبود. اگرچه افکار و آرای مرحوم شریعتی در حوزه در میان بعضی از طلاب جوان و مبارز نفوذ داشت، این نفوذ به هیچ وجه قابل مقایسه با دانشگاه نبود.

بعد از انقلاب، حاکمیتی که به تدریج شکل می گرفت - حاکمیت اسلامی - مشکلی با حوزه نداشت، در حالی که با دانشگاهها مسائل و مشکلات زیادی داشت. دانشجویهای طرفدار چریکهای فدایی خلق، دانشجویهای طرفدار حزب توده، بعضاً دانشجویهای طرفدار جبهه ملی، دانشجویان طرفدار سازمان مجاهدین، درست است که اکثریت نبودند، ولی مجموع آنها طیف قابل توجهی در سراسر دانشگاهها بود. مشکل دیگر، فعالیت آنها در خارج از دانشگاه بود. فعالیتهای آنها در خود دانشگاه زیاد در دسر آفرین برای انقلاب نبود، بلکه فعالیتهایی که از سوی این دانشجویها در نهادهای دیگر جامعه می شد - مثلاً در دبیرستانها، کارخانهها، مطبوعات، در بین اقلیتهای قومی کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا، بلوچستان - بیشتر در دسر آفرین بود تا اینکه مثلاً در دانشکده فنی يك میتینگ يك یا دو ساعته برگزار کنند. بنابراین به تدریج این سؤال به وجود آمد که واقعاً چه باید بکنیم؟ آیا دانشگاهها را بگذاریم همین طور باشد؟

در شورای انقلاب و دولت موقت دو دیدگاه وجود داشت: يك دیدگاه می گفت این وضع نمی تواند ادامه پیدا کند چون این حرکات به امنیت کشور و انقلاب لطمه می زند. مدافع سرسخت این دیدگاه ابوالحسن بنی صدر

بازنگری در کتابهای دانشگاهی

بررسی و بازنگری سه هزار کتاب مرجع رشته های علوم انسانی دانشگاهی در دستور کار شورای متون و کتابهای علوم انسانی قرار گرفت. مهدی گلشنی، رئیس این شورا، خاطر نشان کرد که هدف از این بازنگری و بررسی ها زدودن مطالبی است کهنه و قدیمی که مستلزمات اسلام را زیر سؤال برده است. گلشنی گفت بررسی نهایی چهل کتاب تاکنون انجام شده و بقیه در دست ارزیابی است.

عنوان تعدادی از کتابهای بررسی شده: *حلیة القرآن*، *جواهرالبلاغه*، *ادبیات معاصر عرب*، *حماسه سراسی در ایران*، *تاریخ ادبیات ایران*، *حماسه رستم و سهراب*، *مخزن الاسرار*، *اصول مدیریت*، *مدیریت بر سه بنیان*، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، *وقایع حقوقی*، *کلیات علم اقتصاد*، *پول در اقتصاد اسلامی*، *روان شناسی پرورشی*، *فلسفه تعلیم و تربیت*، *بررسی اختلالات رفتاری در کودکان*.

پیک سنچش، ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۷۸

مخالفانی هم هستند.

اما دیدگاه دیگر کم و بیش خواهان محدود کردن این آزادیها بود. نه اینکه يك جور برخورد با دانشجویان بشود. از جمله مخالفان آزادی بی حد و حصر در دانشگاه بنی صدر بود که آن وقت هم فرمانده کابل قوا بود و هم رئیس جمهور. ایشان در آن وقت يك التیماتومی داد به گروهها و جریانات دانشجویی که چندان موافق حکومت نبودند و گفت اگر تا روز فلان دانشگاهها را تخلیه نکنند من از مردم خواهم خواست. این را ایشان به عنوان رئیس جمهور گفت. که بیایند به دانشگاهها و خودشان کار را با شما بکسره کنند.

غرضم از نقل تمام این مطالب این است که به هر حال، مشکلات این چنینی در دانشگاهها بود. به موازات مسائل سیاسی به تدریج بحث دیگری مطرح می شد به این مضمون که اساساً کارکرد دانشگاه چیست؟ مسایل سیاسی حل و فصل می شود. مرحوم بهشتی، مرحوم بازرگان، مرحوم آیت الله طالقانی معتقد بودند دانشجویان جوانند و اینها را باید به حساب طبیعت جوانی گذاشت. جدا از آن هم این بود که بالاخره دانشگاه قرار است در جامعه چه بکند؟

چرا این بحث به وجود آمده بود؟ چون این فکر وجود داشت که برنامه دانشگاههای ما برگرفته و ملهم و متأثر از دانشگاههای غربی است و همان دوره و دروسی که يك دانشجوی جامعه شناسی به مدت چهار سال در فرانسه، در انگلستان، در امریکا می خواند و جامعه شناس می شود ما همان را در دانشگاه تهران آموزش می دهیم، بدون هیچ تفاوتی. بحث این بود که آن برنامه جامعه شناسی، آن برنامه روانشناسی، آن لیسانس تاریخ، آن لیسانس علوم سیاسی یا توجه به مختصات اجتماعی خودشان به وجود آمده است؛ مختصات اجتماعی ما

چیست؟

آیا آن صد و سی چهل واحدی که در امریکا برای جامعه شناسی تدریس می شود و عین همان هم در دانشگاه تهران تدریس می شود قرار است چه بکند؟ آیا فارغ التحصیل های ما می خواهند بیرون در امریکا یا در فرانسه خدمت بکنند، یا می خواهند این جا کار کنند؟ آیا مختصات جامعه ما با مال امریکا یکی است؟ آیا آن نوع جامعه شناسی که در امریکا تدریس می شود و ما هم این جا تدریس می کنیم همان کارآیی را دارد؟ در همه رشته ها، در علوم اداری، اقتصاد، مدیریت بازرگانی و حتی به رشته های علوم کاربردی این کشیده شده بود یعنی گفته می شد تکنولوژی و صنعتی که در آلمان و ژاپن و انگلستان هست این نوع مهندسان و تکنیسین ها و افراد را می طلبد؛ ما همان برنامه را داریم در جامعه خودمان که سطح صنعتش و نیازهای تکنولوژی اش آن پیشرفتگی را ندارد، اما همان را داریم این جا آموزش می دهیم. بنابراین فارغ التحصیل دانشکده فنی ما، فارغ التحصیل مهندسی مکانیک، دانشگاه صنعتی شریف و پلی تکنیک اگر بروند در صنعت انگلستان کار کنند کارآیی اش خیلی بیشتر است و بیشتر به درد آن صنعت و تکنولوژی می خورد تا این چیزی که در ایران وجود دارد. در مورد رشته بهداشت همین طور و الی آخر. با توجه به اندیشه های طرفداران تزه های جهان سوم که در غرب تحت عنوان "تکنولوژی مناسب" مطرح شده بود که می گوید ما به سمت تکنولوژی ای برویم که با توسعه کشورهای جهان سوم سازگاری بیشتری داشته باشد. اینها هم چاشنی قضایا بود. اما اصل کلام، دانشگاه با توجه به ویژگیها و نیازهای جامعه ای که در آن است باید فارغ التحصیل بیرون بدهد. یعنی باید ببیند این فارغ التحصیل را برای ایران می خواهد یا برای امریکا و

هشدار انجمن دانشجویان مسلمان

انجمنهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی دیروز سندی منتشر کردند که براساس آن عده ای قصد دارند طی روزهای آینده با انجام يك سلسله عملیات دست به اشغال و سپس تعطیل دانشگاهها و مدارس عالی بزنند. در اطلاعیهای که دانشجویان به همراه این سند منتشر کردند خاطر نشان شده است که سند عملیات مذکور از يك مقر دانشجویی به دست آمده و طراحان عملیات نیز همگی از دانشجویان هستند که فعالیتهای خود را از چندی پیش آغاز کرده اند.

کیهان، ۳۰ فروردین ۵۹

به فرمان شورای انقلاب کلیه دانشگاههای کشور از ۱۵ خرداد تعطیل می شوند

ستاد احزاب و گروهها در دانشگاه طرف سه روز باید برچیده شوند. نظام آموزشی کشور باید براساس موازین انقلابی و اسلامی طرح ریزی شود.

دکتر ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری اسلامی ایران، عصر دیروز در يك مصاحبه رادیو-تلویزیونی از گروههای سیاسی خواست ستادهای خود را از دانشگاهها برچینند و گروه مردم را به دانشگاهها فراخواند و آنان

خود این ستادها را تعطیل خواهند کرد.

او در بخشی از سخنان خود گفت: "اگر قرار باشد ما برای رسیدن به هدفی که همه توافق داریم با هم درباره روش آن بحث نکنیم، قطعاً به نتیجه نمی رسیم. گاهی از تصمیماتی که شما می گیرید ما خبر نداریم و برعکس، و زمان و موقع پدی انتخاب می شود برای رسیدن به هدفی که همه قبول داریم. آن وقت دعوائی در مورد روش مشتبه می شود به دعوا در هدف، و در نتیجه ما به جان هم می افتیم و دشمن هم می ایستد و از این قضیه استفاده و بهره برداری می کند. پس ما این طور تصمیم گرفتیم که دانشگاهها به کار خود ادامه می دهد تا امتحانات به پایان برسد."

کیهان، ۳۱ فروردین ۵۹

دکتر حبیبی وزیر علوم و آموزش عالی: "مقاومت در برابر اشغال دانشکدهها قابل توجیه نیست

چنانچه این مقاومتها ادامه داشته باشد ما باید مقاومتها را کنار بگذاریم و در واقع سه روز هم نباید صبر کنیم... دانشگاهها را باید از حالت اشغال در آورد و اگر آن اشغال امروز بطرف نشود همان برنامه هایی را که سه روز دیگر قرار است انجام گیرد امروز انجام خواهیم داد."

بنی صدر: "هر عملی به نام انقلاب فرهنگی که منحرف از وحدت تصمیم گیری باشد عملی ضدانقلابی است. یکی از مواردی که امروز مسئله شده است، تغییرات بنیادی در نظام آموزشی است. این کار چگونه و در چه زمانی باید انجام بگیرد؟ ضرورتها بالا را چه مقامی باید شناسایی علمی کند؟ چه مقامی باید ببیند که آیا زمینه اجتماعی انجام این تغییر فراهم شده است یا خیر؟ حدود این و امکانات اجرای آن را کدام مسئولی برآورده کرده است؟ در کشوری که در همه جنبه های داخلی و خارجی درگیری وجود دارد چگونه می توان به هدفهای انقلاب دست یافت؟

"وقتی باید چرخها را به حرکت درآورد... انتظار آن است که معتقدان به انقلاب اسلامی خودمرداری در تصمیم گیری را اصل نیندارند و سرباز زدن از نظم را ارزش نشناسند و چنان نکنند که مسئولان کشور ناگزیر صحنه های اصلی نبرد را رها کنند و از نو سرگرم امور جاری شوند تا بلکه رشته امور بکلی از دست نرود.

"با توجه به این حقایق است که دانشجویان مسلمان باید اجرای مصوب شورای انقلاب را که در ۲۹ فروردین ماه در حضور امام اتخاذ شد فریضه خود بشناسند و نه تنها در برخوردها پیشقدم نشوند بلکه مانع از هرگونه برخوردی بگردند تا اگر ظرف سه روز ستادهای گروهها تعطیل نشود

فرانسه. (این جا داخل پراتنز باید بگویم یکی از کسانی که در این مورد نقش بسیار بسیار زیادی داشت به شهادت مقالات و سخنرانیها بنده بودم و در خیلی از دانشگاهها به دعوت دانشجویهایی که امروز به نام "تحکیم وحدت" شناخته می شوند، می رفتم و در این مورد سخنرانی می کردم. آن زمان من در دانشکده فنی مرئی بودم، اما روابط خوبی با دانشجویان انجمن اسلامی داشتم. از جمله، طرحی که امروزه به نام جهاد سازندگی شناخته می شود این طرح هم یکی از محصولات فکری این بنده بود. به همراه دانشجویها، پیشهاد جهاد سازندگی را بنده از زمان دولت موقت تنظیم کردم.)

آیا تأکید شما بر اسلامی بودن به عنوان يك ویژگی اصلی بود؟ یعنی خواهان تأسیس دانشگاه اسلامی بودید؟

نه. بحث اسلامی کردن دانشگاه به هیچ وجه مطرح نبود. فکری که وجود داشت تا جایی که به بنده و امثال من مربوط می شد این بود که تربیت نیروی انسانی در دانشگاه باید با توجه به مختصات جامعه صورت بگیرد. جامعه ایران بالطبع یک جامعه مذهبی بوده و هست. بنابراین اینکه ما بنشینیم و بحث کنیم که چه جور جامعه شناسی ای باید در ایران تدریس شود، پاسخ این بود که ما اول باید ببینیم چه جور جامعه ای داریم. یکی از مهم ترین تمایزهای جامعه ایران یا شاید مهمترین آنها نقش پررنگ مذهب در آن است. بنابراین واضح است

مذهب باید وارد مناسبات و معادلاتی که ما می خواهیم طراحی کنیم بشود. ولی هدف اولیه ایجاد دانشگاه اسلامی به آن معنایی که این روزها بیان می شود نبود هدف، به وجود آوردن دانشگاهی بود که بتواند برای جامعه ایران فارغ التحصیلان بهینه ای بیرون بدهد. به نظر من آنچه در نهایت باعث بسته شدن دانشگاه و شروع انقلاب فرهنگی شد تلفیق این دو عنصر بود: ملاحظات سیاسی و ملاحظات انقلاب فرهنگی به معنای تغییر و تحول در سازمان علمی و روشهای آموزش دانشگاه. از بین این دو عنصر، اولی تیر خلاص را شلیک کرد و باعث بسته شدن دانشگاه شد. پیش از اینکه بحث جلوتر برود به يك عنصر سومی هم اشاره کنم: یکی از دلایلی که باز به مسئله علمی قضیه بر می گردد و از طرف من و افرادی شبیه من که سودای بسته شدن دانشگاه را در سر داشتند مطرح می شد وضع فلاکت بار تحقیقات علمی در دانشگاهها بود که، در يك کلام خلاصه می شود: فقدان.

همان جور که امروزه در دانشگاهها پژوهشی وجود ندارد برخلاف دانشگاههای کشورهای غربی که شاید به موازات رسالت آموزشی شان رسالت پژوهشی هم مطرح است در ایران چیزی به نام نوآوری چه در حوزه اندیشه، چه در حوزه کاربردهای تازه علمی، نه در سال ۵۸ وجود داشت نه در زمان شاه. مثل مدرسه، مثل دبستان، مثل دبیرستان که فقط آموزش می دهند، در گذشته هم دانشگاهها همین طور بود.

یکی از دغدغه های بنده این موضوع بود. علم و دانش فقط بانوآوری جلو می رود و دانشگاههای ما در این زمینه صفرند، زیر صفرند. هم امروز این حالت هست، هم در گذشته بود. من به دنبال این بودم که چه بکنیم که در دانشگاههای ایران هم مثل دانشگاههای امریکا، انگلستان، آلمان و جاهای دیگر، يك مقدار تحقیق و حرف تازه و نقد صورت بگیرد. این طور مطالب علمی اش فقط سینه به سینه نقل نشود و این جور نباشد که ببینیم دیگران چه کرده اند بیاییم ترجمه کنیم و به خورد دانشجویانمان بدهیم. خودمان هم حرکتی بکنیم.

تلقى سایر دست اندرکاران انقلاب فرهنگی در مورد این سه عنصر چه بود؟ به نظر می رسد که بعدها اساساً به شکل دیگری عمل شد. جواب: از دو عنصری که اول گفتم آنی که در نهایت باعث بسته شدن دانشگاهها شد ملاحظات و مسائل سیاسی بود. یعنی همه به دنبال مسائل علمی و تغییر و تحولات آن جوری نبودند.

یعنی شما اصلاً اعتقادی به بستن دانشگاهها نداشتید؟

چرا. درست نیست که بگویم اعتقادی به بستن دانشگاهها نداشتیم. من می گفتم دانشگاه را ببندیم و بعد از بستن بنشینیم در آن مجالی که پیش می آید ببینیم چکار می خواهیم بکنیم و چه باید بکنیم. دانشگاه چه هست، جامعه ما چه هست، جامعه ما چه می خواهد و دانشگاه چه باید تربیت بکند. من معتقد بودم که برای اینکه این بحث اصلی بلاگردان مسائل سیاسی نشود، بیاییم دانشگاه را ببندیم تا خیال مسئولان و دولت و شورای انقلاب و همه از دانشگاه خلاص شود. آن وقت سر صبر ببینیم چه باید بکنیم. نیت من از بستن دانشگاه چیز دیگری بود و نیت بعضی چیز دیگر.

بالاخره با امتحانات پایان ترم دوم سال تحصیلی ۵۹-۵۸، در خرداد ۵۹ دانشگاه تعطیل شد. يك سؤال آن موقع بود که، خوب، حال دانشگاه تعطیل شد، يك عده دانشجوی طرفدار چریکهای فدایی خلق و حزب توده و سازمان مجاهدین يك مقدار مقاومت کردند و خوابگاهها را تحویل نمی دادند و غیره که اینها به تدریج حل می شد چون وقتی که دانشجویها می رفتند عملاً کسی در دانشگاه نبود. بالاخره در تیرماه سال ۵۹ بود که صحبتهایی بین امام و شورای انقلاب و دانشجویهایی که کم کم آنها را با نام "دفتر تحکیم وحدت" می شناختیم صورت گرفت. امام به چهار نفر حکم دادند به عنوان مسئولان ستاد انقلاب فرهنگی. یعنی تمام برنامه های دانشگاهها، انقلاب

فرهنگی که باید صورت بگیرد، تغییر و تحولاتی که در دروس باید انجام شود و اساساً اینکه دانشگاهی که ما می‌خواهیم چه دانشگاهی باید باشد، تماماً زیر نظر این چهار نفر قرار بگیرد. این چهار نفر، دکتر عبدالکریم سروش، شمس آل احمد (برادر مرحوم جلال احمد) که نویسنده هستند، مرحوم ربانی املشی از روحانیون حوزه علمیه و آقای جلال‌الدین فارسی بودند.^۵ خود ترکیب این چهار نفر نشان‌دهنده نیروهای عمده و جلودار انقلاب اسلامی در ابتدای کار است. این چهار نفر در طبقه آخر ساختمان وزارت فرهنگ و آموزش عالی در خیابان استاد نجف‌اللهی جمع شدند و اگر از من بپرسید خودشان هم نمی‌دانستند چکار باید بکنند، چه کار قرار است بکنند و دستورالعملی نداشتند. این طور به نظر می‌رسید که آقای سروش و مرحوم ربانی املشی بیشتر به لحاظ مسائل اسلامی و علمی روز منصوب شده‌اند. آقای فارسی به دلیل آگاهی و اشرافشان به مسایل سیاسی منصوب شدند و آقای آل احمد به دلیل تسلط به مسایل هنری و ادبی و فرهنگی و اینکه در مجموع طرفدار انقلاب اسلامی بودند.

اولین سؤال پیش روی این چهار نفر این بود که با وضع فعلی دانشگاه‌ها چه بکنند. دانشجویان که امتحانات را دادند و رفتند. مسئله اصلی این بود که با اساتید چه

^۵ تلاش پردیس‌ها اما بی‌ثمر جلال‌الدین فارسی، نظریه‌پرداز جناح راست، به‌همراه هفت نفر دیگر از نمایندگان مجلس برای استیضاح دولت میرحسین موسوی به‌بهانه ورود مخفیانه هیئتی آمریکایی به تهران در سال ۱۳۶۵، چنان خشم بنیانگذار جمهوری اسلامی را برانگیخت که آن دسته را به حضور خواند و "بک مشت بوج" خطاب کرد. این پایان حیات سیاسی فارسی حتی پیش از درگیر شدنش در ماجرای قتل عمده بود... لوج.

بکنند. هزاران استاد بیکار می‌مانند. آن موقع ابتدای تابستان و تعطیلات یکی دو ماهه در پیش بود. آنهايي که تحقیق دارند، مهرماه که دانشگاه باز شد می‌آیند و تحقیق‌شان را انجام می‌دهند. یکی از برنامه‌ها این بود که چون خیلی از استادان فارغ‌التحصیل کشورهای غربی بودند، پیشنهاد شد که در حوزه کاری خودشان برای ترجمه کتاب انتخاب کنند. یکی در علوم سیاسی، یکی در جوب‌شناسی از اتریش و رشته‌های دیگر. این فکر به تدریج باعث به وجود آمدن مرکز نشر دانشگاهی شد. کسی آنجا بلند نشد بگوید اگر استادی از علوم سیاسی انگلستان فارغ‌التحصیل شده ممکن است در کار خود ملاً باشد، استاد باشد ولی چه کسی گفته اینها حتماً مترجم‌های خوبی‌اند؟ چه کسی گفته آثاری که ترجمه می‌کند، نوشته اینها به درد می‌خورد و برای دانشجوی قابل فهم می‌شود؟ دانستن زبان انگلیسی معنی‌اش این نیست که فرد مترجم خوبی هم هست. ممکن است فارسی‌اش خوب نباشد. مشکل بعدی، تعداد زیاد استادان پیمانی بود. روال این بود، و هنوز هم هست، که استخدام رسمی نمی‌کردند بلکه یکی دو سال قراردادی کار می‌کردند و اگر از کار فرد در مجموع راضی بودند، با تقاضای او برای تبدیل وضعیت از قراردادی به رسمی موافقت می‌کردند. از جمله این استادان خود بنده، مهرماه سال ۵۵ تقاضای استخدام در دانشکده فنی کرده بودم. بنابه دلایل سیاسی، خرداد ۵۶ تازه جواب ساواک و گزینش آمد که بلا مانع اعلام کرد، یعنی نه ماه طول کشید. سال ۶۰-۵۹ من هنوز پیمانی بودم و امثال من خیلی بودند. بنده فکر می‌کنم یکی از بزرگترین ضایعات به پیکر علمی مملکت در این جا پیش آمد، به این معنی که دانشگاه‌ها خیلی از اساتید پیمانی را تمدید قرارداد نکردند. اینجا بود که اولین برخوردهای سیاسی شروع

به ترتیبی که مقرر است عمل شود."

دانشگاه‌هاست."

کیهان، ۱ اردیبهشت ۵۹

به دنبال درگیری‌های دانشگاهی و حمله به مراکز گروه‌های سیاسی

بنی‌صدر: "هرکس پیرو خط امام است باید اطراف دانشگاه را ترک کند. حمله به سازمانهای سیاسی توطئه علیه دولت استقلالی است. هرگونه اجتماع و ایجاد درگیری در دانشگاهها و خارج آن عملی ضدانقلابی تلقی می‌شود. حمله به مراکز سازمانهای سیاسی، جبهه داخلی ما را در برابر آمریکای سلطه‌گر تضعیف می‌کند."

انجمنهای اسلامی و سازمانهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی کشور طی اطلاعیه شماره ۶ با اشاره به رسالت انقلاب اسلامی ایران در جهت ایجاد يك انقلاب اسلامی فرهنگی از شورای انقلاب خواسته‌اند که انحلال نظام دانشگاهی کنونی را اعلام کند و متذکر شده‌اند که دیگر در کلاسهای درس نظام کنونی شرکت نخواهند کرد. در قسمتی از این اطلاعیه گفته شده: "به نظر ما تلاش در جهت معطوف نمودن این جریان اسلامی به سمت يك حرکت ضدگروهی، انحراف از خط اصیل انقلاب فرهنگی است و طرح آن بیانگر نسجیدن جو حاکم در

برخوردار خواهد شد. دانشگاه همواره باید محل بحث آزاد، ادعا و ابتکار علم تلقی گردد.

۴. انقلاب وقتی کامل می‌شود که بدون دشمنی با یکدیگر و در نظم و آرامش انجام پذیرد. امیدوارم این تجربه بر همه معلوم کرده باشد که ضرورت است در کشور جو تفاهم حکومت کند و همه خواهند کوشید این جو را حفظ نمایند."

شورای سرپرستان دانشگاه تهران: "دانشگاه تهران لقب "سنگر آزادی" را آسان به دست نیاورده است. شورای سرپرستان دانشکده‌های دانشگاه تهران در عین حال که اصلاح برنامه‌های دانشگاهها و هماهنگ ساختن آن با انقلاب اسلامی ایران را تصدیق می‌کند، اعتقاد دارد که شیوه درست و زمان مناسبی برای تحقق این آرمان انتخاب نشده است. ما اشغال دانشگاهها و ورود قوای انتظامی را به آن و روبه‌رو قرار دادن جوانانی را که در واژگون ساختن نظام پیشین سهم مهم و اساسی داشته‌اند به صلاح نظام آموزشی و شایسته آرمانهای اسلامی و انسانی نمی‌دانیم و ضرب و شتم دانشجویان را محکوم می‌کنیم... لذا از رئیس جمهور و شورای انقلاب می‌خواهیم که:

۱. از غیردانشگاهیان بخواهند که محیط دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی را ترک گویند و جلساتی مشورتی با

کیهان، ۲ اردیبهشت ۵۹
پیام رادیویی باامداد روز سه‌شنبه بنی‌صدر: "ساعت ۲ بعد از نیمه شب آخرین گروه به تصمیم شورای انقلاب گردن گذاشت و هم‌اکنون در دانشگاه کسی باقی نمانده است. ای کاش دیروز صبح این کار صورت می‌پذیرفت و برخوردی هیچ به وجود نمی‌آوردند. به هر رو، از همه گروههایی که تصمیم شورای انقلاب را پذیرفته‌اند سپاسگزارم و به آنها که از ابتدا از آن پیروی کرده‌اند پیروزی رفتار انقلابی‌شان را تبریک می‌گویم و امیدوارم موافق تصمیم شورای انقلاب، دانشگاه در آرامش کار خود را ادامه دهد. لازم است مردم که در همه جای کشور چون تهران عمل کنند و همه به امور زیر توجه نمایند:

۱. فعالیت سیاسی در حدود قانون اساسی آزاد است و هیچ‌کس خودسر نباید مزاحم فعالیت هیچ گروهی شود.
۲. تغییرات بنیادی نظام آموزشی نیز از جانب همگان پذیرفته شده است و اینک که حاکمیت دولت مستقر می‌شود، این کار از مجرای خویش با قاطعیت و سرعت دنبال می‌شود.

۳. در دانشگاه جدید فعالیت آزاد و سازمان دانشجویان منتخب دانشجویان از امکان فعالیت صنفی

شد بخصوص با کسانی که انجمن اسلامی، دانشجویها، دیگران گزارش می‌کردند که ایشان تمایلات چپی دارد، ایشان زیاد تمایلات اسلامی ندارد. ما بدبختانه و متأسفانه اساتید بسیار بسیار جوان، مستعد و خوشفکر زیادی را از دست دادیم. ۷۰-۸۰ نفر در دانشگاه علم و صنعت، تعدادی در پلی‌تکنیک، دانشگاه شریف، دانشگاه تهران. آن رؤسای دانشگاههایی که به تدریج از طرف ستاد انقلاب فرهنگی تعیین می‌شدند هر قدر تنگ‌نظرتر و مستعصب‌تر بودند،

اخراج یا تمدید قرارداد نکردن اساتدان بیشتر و بیشتر می‌شد. هر قدر رئیس آدم متساهل‌تری بود، این ضایعه کمتر پیش می‌آمد. اینجا من برای ثبت در تاریخ باید بگویم که شورای انقلاب به هیچ وجه دستورالعملی، چه محرمانه و چه غیرمحرمانه، نداده بود که اساتدان را اخراج کنید یا پیمانی‌ها را تمدید قرارداد نکنید. حتی ستاد انقلاب فرهنگی هم چنین دستوری نداده بود. این به دست خود مسئولان دانشگاهها و دانشکده‌ها بود که چه جوری ببرند و بدوزند. ریش و قیچی دست خودشان بود.

دکتر غلامعباس توسلی در مصاحبه‌ای به لوح گفت که عزل و نصب‌ها بیشتر دست دانشجویهای دفتر تحکیم وحدت بود آنها می‌گفتند کی باشد و کی نباشد.

احسنت! رؤسای که منصوب می‌شدند نمی‌دانستند در دانشکده کی مسلمان است، کی نیست. در تأیید گفته آقای دکتر توسلی می‌شود گفت این جور چیزها بدبختانه افتاده بود دست دانشجویها و دانشجوها مثل برگ خزان زدند و ریختند. اینجا يك مطلب دیگر را هم باید بگویم: من از اینکه می‌دیدم برخی از اساتدان را در دانشگاه تهران که من می‌شناختم بسیار بعضی‌شان در جریان مبارزه آشنا شده بودم—واقعاً به درد این مملکت می‌خورند. حیف است که نباشند. میلیونها تومان خرج شده تا این آقا در فلان دانشگاه آمریکا یا انگلستان دکترا گرفته. به وضوح می‌دیدم این آقا لنگ نمی‌ماند.

برمی‌گردد می‌رود. اگر یکی دو ماه، شش ماه هم در پمپ بنزین کار کند بالاخره جذب سیستم دانشگاه می‌شود. درست است که ما می‌خواهیم تغییراتی به وجود بیاوریم، ولی معنی‌اش این نیست که آدم‌ها را اخراج کنیم. بنده به شدت با این قضیه مخالف بودم و یکی از دلایل رمیدن من و ادامه ندادن کار با جریان انقلاب فرهنگی، یکی از اولین دلایل ناخشنودی شدید من، همین اخراجها بود. آماری از بسیاری دانشگاهها تهیه کردم، علم و صنعت و فنی. وقت گرفتم و رفتم پیش آقایان. آل‌احمد از همان اول به تدریج خود را کنار کشیده بود. رفتم پیش آقای املشی؛ ایشان هم اظهار تأسف کردند ولی گفتند حالا ببینیم چه می‌شود. نفر سوم آقای جلال‌الدین فارسی بود. دیدم که ایشان طلبکار هم هست و می‌گوید که اصلاً انقلاب فرهنگی شده که ما این طور پاکسازی بکنیم و ما طرح داریم که مدرسه اسلامی تربیت کنیم. دانشگاه تربیت مدرس در حقیقت مولود فکر ایشان بود. برخورد حسابی بین من و ایشان پیش آمد. کار به آنجا کشید که ایشان به من گفت 'تو نمی‌فهمی.' گفتم 'شما نمی‌فهمید. شما اصلاً معلوم نیست کی هستی و از کجا آمده‌ای.' یعنی برخورد لفظی تند این طوری. رفتم پیش آقای دکتر سروش. ایشان البته این کار را تأیید نکردند اما متأسفانه حاضر نشدند هیچ عملی، هیچ حرکتی انجام بدهند. کم و بیش گفتند مسائل مهمتری مطرح است. ضایعاتی هم برای رسیدن به آن مسایل مهم ممکن است به وجود بیاید. ایشان اشک و زاری زیادی به خاطر این مطلب نکردند. مثلاً من گفتم فلانی از دانشگاه استانفورد، یکی از دانشگاههای ممتاز امریکا، در ریاضیات فارغ‌التحصیل شده و اینها سرمایه‌های این مملکتند، اما ایشان هیچ واکنشی نشان ندادند. انگار این وقایع دارد در افغانستان اتفاق می‌افتد و اینها بروجچه‌های ایرانی نیستند که حالا راه می‌افتند می‌روند خارج.

به موازات این قضایا، تقریباً از مرداد ماه مطرح شد که بچه مسلمان‌های دانشگاهها چکار می‌توانند بکنند، همانهایی که رکن اصلی بسته شدن دانشگاهها بودند و جهاد دانشگاهی را به وجود آوردند. کار جهاد این بود که از نیروها و امکانات دانشکده‌ها بهره‌برداری بکنند. يك عده از این نیروها در اداره‌ها و تشکیلات مختلف مأمور به خدمت شدند. دانشگاهها تشویق هم می‌کردند. این تا حدودی مانع از اخراج نیروهای هم می‌شد. در شهریور ماه جنگ شروع شد و بخش عمده فعالیت جهاد دانشگاهی معطوف به جنگ شد.

اما ستاد انقلاب فرهنگی چه کرد؟ این ستاد به تدریج دست به تأسیس کمیته‌هایی زد. در خود ستاد کمیته‌های معادل دانشکده و معادل گروههای آموزشی تشکیل شد. برای تمام رشته‌ها، گروهی در ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شد. در این گروهها سعی می‌شد از اساتدان مسلمان دعوت شود؛ چه برای رشته داروسازی، چه جامعه‌شناسی شهری، چه روابط بین‌المللی. و چون تعداد استاد مسلمان در خیلی از رشته‌ها یکم بود یا حاضر نبودند با ستاد انقلاب فرهنگی همکاری کنند، قید اسلامیت يك صورت ظاهر داشت. کار اصلی گروهها این

ستاد انقلاب فرهنگی
حکمی بود که امام حسب
ضرورت به چهار نفر داده
بودند و اساساً حدود
اختیارات، وظایف و
چیزهای دیگر اصلاً
مشخص نشده بود. در
قوانین، وزیر فرهنگ و
آموزش عالی را می‌شود
استیضاح کرد و از او درباره
مسائل مالی و غیره ذلك
توضیح خواست. ولی
مجلس می‌تواند ستاد
انقلاب فرهنگی را
استیضاح کند؟ کی باید آنها
را کنترل کند؟

بود که برنامه آموزشی هر رشته را تدوین کنند. پس برنامه ستاد انقلاب فرهنگی به دو حوزه تقسیم شد: (۱) امور عملی و اجرایی دانشگاهها. (۲) برنامه ریزی برای آینده دانشگاهها. این برنامه ریزی کار اصلی ستاد بود و همه رشته‌ها را شامل می‌شد. مثلاً شاید بگویید رشته چوب‌شناسی چه تغییری باید بکند؟ برای چوب‌شناسی هم گروه تشکیل شده بود. حداقل تغییری که می‌توانست به وجود آید اضافه کردن بعضی دروس اسلامی بود. این دو حوزه، زیاد به هم کاری نداشتند. می‌ماند این بحث که مدیریت دانشگاه با کیست؟ رئیس دانشگاه داریم؟ معاون داریم؟ رئیس جهاد هست؟ بعد از تعطیلات تابستان به تدریج در دانشگاهها شوراهایی به وجود آمد تحت عنوان شورای مدیریت جهاد دانشگاهی، این شورا دانشگاه را اداره می‌کرد و تشکیل می‌شد از سه چهار استاد، دو دانشجو و یک کارمند. دبیر شورا طبق مصوبات ستاد انقلاب فرهنگی عملاً رئیس دانشگاه بود. چون عملاً نمی‌شد هفت نفر پای سند مالی و چک و حکم رئیس دانشکده را امضا کنند.

اعلام نامزدی برای عضویت در این شوراها طبق چه شرایطی بود؟

اعلام نامزدی وجود نداشت. سیستم این جور دمکراتیک نبود که ستاد انقلاب فرهنگی اعلام کند در دانشگاه اصفهان ما می‌خواهیم شورای مدیریت جهاد دانشگاهی تشکیل بدهیم کسانی که علاقه‌مندند بیایند خود را معرفی کنند تا از بین آنها شورا انتخاب شود. این جوری نبود. مثل الان که یک نفر را به عنوان رئیس دانشگاه منصوب می‌کنند، آن زمان هم ستاد انقلاب فرهنگی این هفت نفر را تعیین می‌کرد و احکام آنها را هم وزیر فرهنگ و آموزش عالی امضا می‌کرد.

ستاد انقلاب فرهنگی چه اختیاراتی در زمینه اجرا داشت و از کجا؟ جای وزارت فرهنگ و آموزش عالی کجا بود؟

اینها زیاد مشخص نشده بود. در کل، بیشتر امور اجرایی و روزمره دانشگاهها به دست آقای جلال‌الدین فارسی بود. آقای دکتر سروش خیلی کم در این امور دخالت می‌کردند. آقای آل‌احمد، همانطور که گفتم، خیلی زود خود را کنار کشیدند. مرحوم ربانی املشی هم دچار کسالت بودند و مسئولیت قضایی داشتند.

بحث ما این بود که جایگاه ستاد انقلاب فرهنگی از نظر اجرایی کجاست.

ارکانها و نهادهای نظام در قانون اساسی تعریف شده‌اند. ستاد انقلاب فرهنگی حکمی بود که امام حسب ضرورت به چهار نفر داده بودند و اساساً حدود اختیارات، وظایف و چیزهای دیگر اصلاً مشخص نشده بود. در قوانین، وزیر فرهنگ و آموزش عالی را می‌شود استیضاح کرد و از او درباره مسائل مالی و غیره ذلك توضیح خواست. ولی مجلس می‌تواند ستاد انقلاب فرهنگی را استیضاح کند؟ کسی باید آنها را کنترل کند؟ نخست وزیر می‌تواند از وزیر بازخواست کند؛ ولی آقای میرحسین موسوی می‌توانست به آقای فارسی یا سروش چه بگوید؛ که شما در ستاد انقلاب فرهنگی چه کردید و چه نکردید و بودجه را کجا مصرف کردید؟ ستاد انقلاب فرهنگی البته بودجه‌ای داشت که شورای انقلاب برایش تصویب کرده بود. جهاد دانشگاهی هم بودجه‌ای داشت که ستاد انقلاب فرهنگی تخصیص داده بود. حالاً که صحبت بودجه شد خوب است خاطرهای نقل کنم که نشان‌دهنده چگونگی کارهای شروع کار جهاد دانشگاهی هم هست.

مدیران دانشگاه ترتیب بدهند و اطمینان داریم که فرزندان دانشگاه در این موقع حساس با مربیان خود همکاری لازم را خواهند کرد و تاکنون نیز در این زمینه موفقیت‌هایی داشته‌ایم.

۲. اجازه دهند تقویم دانشگاه و مدت تدریس و امتحانات به شکل معمول خود باشد و تعطیل دانشگاه پیش از موعد را نخواهند و اگر ضرورتی در بین است با دانشگاهیان در میان گذارند زیرا از حکومتی که اعتقاد به سیاست باز مشورت با مردم دارد انتظار می‌رود دانشگاه را نیز نهادی مردمی تلقی کنند.

کیوسکهای مقابل دانشگاه را آتش زدند

صبح امروز گروهی به کیوسکهای کتابفروشی مقابل دانشگاه حمله کردند، آنها را شکسته و آتش زدند. بنا بر گزارش خبرنگار کیهان، پس از آتش گرفتن کیوسکهای مقابل دانشگاه با رسیدن پاسداران به آن منطقه از گسترش آتش‌سوزی جلوگیری به عمل آمد و از ساعت ۷ امروز دانشجویان سعی می‌کردند کتابهای سوخته شده را جمع آوری کرده با خود ببرند. هم اکنون که ساعت ۹ و نسی دقیقه بامداد است گروههای مختلف مردم، کارگران، روحانیون، دانش آموزان و زنان در حال حرکت به سوی دانشگاه هستند گروهی از کارگران صنایع فلزی

کارخانجات دیگر در حالی که لباسهای کار پوشیده شعار می‌دهند و خواستار ایجاد دانشگاههای اسلامی هستند، به مقابل دانشگاه می‌روند. گروهی از جمعیت در حالی که دست می‌زنند شعارهای ضدچپي داده، می‌رقصند و یک عده شعار می‌دهند: "بسی صد بی‌صد، حمایت می‌کنیم."

۱۲ ساعت زد و خورد خونین در اطراف دانشگاه تهران در حواله دیروز تهران، چند نفر کشته و دهها تن مجروح شدند

بازگشایی دانشگاه توسط مردم، رئیس جمهور و شورای انقلاب

کیهان، ۴ اردیبهشت ۵۹

برخوردهای دانشگاهی دیروز ۱۳ کشته داشت

کلاسهای درسی دانشگاه شبانه تشکیل می‌شود

گروهی از استادان مسلمان دانشگاه شیراز اعلام کردند: "کفیه دانشگاه از خواستهای اولیه دانشجویان و اساتید مترقی دانشگاه بود و هیچ ضرورتی به حمله مسلحانه و تیراندازی و اشغال نظامی دانشگاه و تبدیل آن به یک ویزانه نداشته و ندارد. ما این عمل را شدیداً محکوم می‌کنیم و آن

را غیرقانونی می‌دانیم.

دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز نیز طی اطلاعیه‌ای اعلام کردند: "اگر هدف واقعاً تغییر نظام آموزشی و پاکسازی دانشگاه از عناصر سرسپرده رژیم سابق است، اکثریت دانشجویان در این امر متفق‌القولند و این عمل تنها باید از طریق شوراهای دانشجویی صورت پذیرد. جهت اطلاع شما مردم مسلمان باید اشاره کنیم که ما در دانشکده پزشکی به ضرورت این تغییر از مدت‌ها پیش پی‌برده و ظرف دو سه ماه گذشته همه نیروی خود را در جهت تغییر نظام آموزشی صرف کردیم و اکنون طرح جدید آموزشی را نیز در دست داریم و جالب این است که همین افراد که امروز به بهانه تغییر نظام آموزشی، دانشگاه را اشغال کرده‌اند خود از مخالفین سرسخت این حرکت بودند و چه کار شکنی‌ها که نکردند و چه اتهامات و تبلیغاتی که علیه آن به راه بینداختند حال چگونه شد که اینان یکشنبه به فکر تغییر نظام آموزشی و پاکسازی افتادند؟"

کیهان، ۶ اردیبهشت ۵۹

در پی وقایع هفته گذشته، شورای مدیریت دانشگاه تهران استعفا داد. متن استعفاي شورا سرپرستی دانشگاه تهران به این شرح است:



شهریور ماه سال ۵۹ بود. جهاد دانشگاهی تشکیل شده بود، منتها بنی صدر به عنوان رئیس جمهور با آنکه نقش زیادی در تعطیلی دانشگاهها داشت، به تدریج حس می کرد که دارد از دست خودش خارج می شود. بعلاوه آیش با دکتر سروش چندان توی یکی جونمی رفت، و نه با فارسی و نه با دفتر تحکیم وحدت و دانشجوها. ایشان فکر می کرد جریان ستاد انقلاب فرهنگی و جهاد دانشگاهی در جهت صرفه و صلاح سیاسی او نیست. بنابراین سنگ اندازی می کرد، از جمله چیزی حدود ۵۰۰ میلیون تومان بودجه برای ستاد انقلاب فرهنگی تصویب شده و ایشان دفع الوقت می کرد. بچه های دانشکده فنی

بنسرای کسارهای
آزمایشگاهی شان پول
نداشتند، دانشکده بودجه
جاری خودش را داشت و
نمی توانست آن را در اختیار
جهاد دانشگاهی بگذارد.
بچه های جهاد دانشگاهی
دانشکده فنی - آقای رضا
هاشمی که دکترایش را از
کانادا گرفت، آقای عبدی زاده
که او هم دکترایش را گرفت و
احتمالاً باید مسئول یکی از
دانشگاهها باشد، آقای مهران
سبحانی، آقای داوود
کشاورزی که الان استانداری
مازندران است - اصلاً پول
نداشتند. آمدند پیش من که
اگر می توانم يك مقدار
برایشان فرض کنم. چیزی
حدود ۶۰-۷۰ هزار تومان به
ایشان پول دستی دادم. آن
زمان ۶۰-۷۰ هزار تومان
خیلی بود، يك پیکان صفر
کیلومتر حدود صد هزار
تومان بود. به اندازه سه
چهار میلیون تومان الان بود.

با استادان چگونه برخورد شد؟

فعالتهای دانشگاه در ارتباط با استادان بیشتر محدود به حوزه تألیف و ترجمه بود که از همان ابتدا به صورت مستقل - مرکز نشر دانشگاهی - درآمد. دو ساختمان در خیابان گاندی گرفتند و آقای دکتر نصرالله پورجوادی هم از همان ابتدا مسئول مرکز نشر شد. در این مرکز دو نفر بسیار فعال بودند: آقای دکتر رضاشعبانی از گروه تاریخ شهید بهشتی، و آقای دکتر اسدالله کارشناس از دانشکده علوم دانشگاه تهران که مسائل اداری و مال را تسهیل کرد. یکی از محاسن مرکز نشر، دور بودنش از بحثهای خطی و جناحی بود. اگر استادی پیشنهاد ترجمه کتاب خوبی درباره فیزیک می داد، دیگر کاری نداشتند که مثلاً تسوده ای است، پدربش طرفدار پیشه وری بوده، خانمش روسری اش عقب است.

فعالان ستاد بیشتر چه کسانی بودند؟

آقای دکتر غلامعباس توسلی مسئول مسئول هسته علوم انسانی؛ حجت الاسلام دکتر احمدی از گروه فلسفه دانشگاه تهران؛ آقای دکتر نجفقلی حبیبی که الان رئیس دانشگاه علامه طباطبایی است و اولین رئیس دانشگاه تربیت مدرس بود. آقای دکتر رضا داوری اردکانی از گروه فلسفه دانشگاه تهران؛ آقای دکتر جلیل تجلیل از گروه ادبیات. خارج از علوم انسانی، دکتر محمد معین وزیر اسبق و کنونی فرهنگ و آموزش عالی به تدریج وارد شد و اهمیت پیدا کرد.

حالا دیگر شرح وظایف ستاد تعیین شده بود و داشت کارهایش را تکمیل می کرد.

نه کاملاً. هنوز ابهام وجود داشت. این ابهام را لزوماً کسانی که مخالف ستاد بودند مطرح نمی کردند. حتی کسانی از داخل ستاد می گفتند جایگاه ساکجاست؟ آیا ستاد می تواند استخدام کند؟ می تواند افراد را رسمی کند؟ بعلاوه، مسئله گزینشها یواش یواش مطرح می شد. استادانی اخراج شده اند، و باید استاد جدید بگیرند. این استادهای جدید با چه ملاک و معیاری باید گزینش شوند؟ گزینش را ستاد باید بکند، یا وزارت فرهنگ و آموزش عالی، یا هیچ کدام؟ اساساً گزینش غلط است یا درست است؟

جهاد دانشگاهی چه می کرد؟

با شروع جنگ تحمیلی فعالتهای جهاد به طرف اهداف جنگی سوق پیدا کرد. مثلاً یکی از مسائلی که پیش آمده بود کمبود صابون بود. حالا چی شده بود که صابون کم شده بود، نمی دانم. جهاد دانشکده فنی در نماز جمعه اعلام کرد که آشغال گوشت و اینچور چیزها را به دانشگاه بیاورند، بشکه هایی هم در محوطه گذاشته بودیم که داخل آن بریزند. در دانشکده فنی، ما از طریق پیله و آشغال گوشت چربی، صابون درست می کردیم و برای جبهه و بیمارستانهای نظامی می فرستادیم. يك شورایی هم درست کردیم تحت عنوان شورایی جهاد بهداشت و پزشکی دانشگاه تهران، یا يك همچنین چیزی. من و چند نفر از دانشجویها کارمان این بود که نیازهای پزشکی و بهداشتی جبهه را برآورده کنیم و با امکانات دانشکده پزشکی و بیمارستانها آنها را تأمین کنیم. این کار گرفت. در این شورا يك نماینده از ستاد مشترک می آمد، یکی از سپاه، یکی از جهاد، یکی از هلال احمر، یکی از دفتر بنی صدر، یکی هم مرحوم شهید رجایی می فرستاد و يك نماینده هم از وزارت بهداشتی بود. ما هفته ای يك بار جلسه داشتیم. به مسائل نظامی کاری نداشتیم، اما آب فلان منطقه آلوده شده، فلان محل حصیه آمده و این را چه کار می شود کرد. آن زمان در دانشکده فنی و دانشکده بهداشت با کمک هم فرصههایی تهیه کردیم به اندازه فرصه های بزرگ ویتامین ث بود و وقتی سرباز آن را در قسمه اش می انداخت، می جوشید و آب را تصفیه می کرد. چون يك مشکل بزرگ در غرب و جنوب آب تصفیه شده بود. اما غیر از علوم کاربردی، در سایر دانشکده ها، مثل دانشکده زبان، دانشکده ادبیات یا

دانشکده مدیریت، جهادهای دانشگاهی کاری نمی‌کردند، چون کار خاصی هم نمی‌شد انجام داد.

برگردیم به ستاد انقلاب فرهنگی. بالاخره توانستند وظایف و اهداف خود را مشخص کنند؟

ستاد يك كار فرعی داشت و آن تدوین دروس اسلامی مثل معارف و تاریخ اسلام و ریشه‌های انقلاب اسلامی بود که باید در تمامی رشته‌ها تدریس می‌شد و حالا دیگر يك كار اصلی، یعنی اسلامی کردن رشته‌های علوم انسانی بود. در جامعه‌شناسی اسلام حرف دارد در فلسفه حرف دارد، در تاریخ هم در علوم سیاسی هم. اساس تمام اینها باید بر مبنای اسلام باشد. همه این را فرض گرفته بودند که ما چیزی به نام جامعه‌شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی، تاریخ اسلامی داریم. البته حقوق اسلامی داریم. اما به همان میزان مدیریت اسلامی هم داریم. البته کسانی مثل من، اسلامی کردن یکی از چیزهای پس‌ذهنمان بود، اما، همان‌طور که گفتیم، بحث اصلی ما بومی کردن بود. اما بحث الان فقط و فقط اسلامی شدن است. سال ۶۰ اگر می‌گفتید چیزی به نام جامعه‌شناسی اسلامی وجود ندارد، خود دکتر سروش شما را شقه می‌کرد، حالا دیگران به کنار. من هیچ تردیدی ندارم که شما در سال ۶۰ جرأت نمی‌کردی به دکتر توسلی بگویی جامعه‌شناسی اسلامی یعنی چه؟ فرصت بر وجود اینها بود، اما حاکمیت طاغوت، حاکمیت غرب، حاکمیت فراماسونها بر دانشگاه نگذاشته بود که اینها وارد بشود. در مورد علوم تجربی مثل پزشکی و فیزیک، مشکلی نبود. فقط باید چند مدرس مثل معارف و اینها اضافه بشود یا شاید یکی دو واحد در مورد تاریخ آن رشته در اسلام. در مورد حسابداری چی؟ خب يك بخش فنی است، اما آنجایی که بر مبنای نزول و ریاست باید حذف

شود. بعضی رشته‌ها باید از اساس خانه تکانی شود، مثل علوم سیاسی، علوم اجتماعی، فلسفه، تاریخ و علوم انسانی من حیث المجموع.

بالاخره اولین کلاسهای درس با چه شرایطی تشکیل شد؟

عده‌ای از دانشجویان بودند که ۱۰ واحد اگر می‌گرفتند فارغ‌التحصیل می‌شدند. فشار اینها از کانالهای مختلف و همکاری نیروهای عقلمانی تر حکومت باعث شد که مقاومت امثال جلال‌الدین فارسی که می‌گفتند تا همه چیز درست نشود نباید دانشگاه را باز کنیم - در هم بشکنند و بعد از یکی دو سال، اولین کلاسهای درس برای دانشجویانی که تا ۲۵ واحد یا فارغ‌التحصیلی فاصله داشتند تشکیل شود. البته برای اینها هم واحدهای دروس اسلامی در نظر گرفته شد که باید می‌گذراندند. اینها هنوز گزینش نداشتند و همه ۲۵ واحدی‌ها آمدند. همه دانشجویهای يك رشته را از سراسر کشور جمع می‌کردند در يك دانشگاه؛ مثلاً تاریخ در شهید بهشتی، مکانیک در دانشکده فنی، برق در دانشگاه پلی‌تکنیک. این موج به نفع باز شدن دانشگاهها شد. به تدریج فشار زیاد شد که رشته‌های غیر علوم انسانی را هم بازگشایی کنند. فیزیک را که نمی‌خواهیم تغییر بنیانی بدهیم؛ در نهایت بیابیم تاریخ فیزیک در اسلام و آن دروس اسلامی را اضافه کنیم. در عمل آن تاریخ هم نوشته نشد و ارائه نشد. از آن طرف هم یواش یواش به نظر رسید مثلاً مدیریت اسلامی یا نیست یا رویش کار نشده؛ تنها چیزی که آقایان در این زمینه دارند روایت هست از امام جعفر صادق که اگر کارگر آوردید، قبل از غروب آفتاب مزدش را بدهید. این يك کلام اخلاقی است. مدیریت جدید را نمی‌توان بر مبنای آن بنا کرد.

”وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی

در شرایطی که ملت مسلمان و مبارز ایران در یک جنگ واقعی با امپریالیسم کثیف و خونخوار امریکاست و این شیطان بزرگ هر روز با کمک مشاوران و مزدوران داخل خارجی خود و دستگاه جهنمی سیا طرح تازه‌ای برای ایجاد اغتشاش و آماده‌سازی محیط به منظور سلطه مجدد بر ملت رنج‌دیده ما می‌ریزد و هنوز چند روز از دعوت رئیس جمهوری از ملت برای وحدت در مقابله با امپریالیسم نگذشته است ناگهان ظاهراً با يك برنامه بدون مطالعه و بی‌آنکه شورای انقلاب و اداره‌کنندگان مملکت با مقامات دانشگاهی، از جمله دانشگاه تهران، کوچکترین تماسی گرفته و مشورت کرده باشند تصمیمی گرفتند که مملکت را با سوءاستفاده گروههای ضدانقلاب از این فرصت متشنج کرده و به آتش و خون کشید و بهترین یهانه را به آمریکای جهانخوار داد تا بلافاصله از درهم ریختگی وضع ایران اظهار خوشحالی کند و امیدواری تسلط مجدد در ایران را در سر ببرواند و آمریکا و هم جهانخواران و سرمایه‌داران بین‌المللی و عوامل داخلی را امیدوار سازد.

مدیریت موقت دانشگاه تهران به یاری خدا و کمک همه دانشگاهیان و دانشجویان موفق شد مدت چهارده ماه دانشگاه را به صورت یکی از آرام‌ترین نهادهای مملکت در آورد. متأسفانه در این چند روز حوادثی در دانشگاهها

اتفاق افتاد که مسئولیت آن را متوجه کسانی می‌داند که بدون توجه به مسائل و جو دانشگاهی، فرصت سوء استفاده به ضد انقلاب دادند تا شرایطی به وجود آید که ادامه کار را برای ما غیرممکن سازد. لذا استعفای دسته‌جمعی خود را مجدداً اعلام داشته و شرح وقایع و دلایل بیشتر جریاناتی که منجر به این استعفا گردید به زودی به اطلاع امام و امت خواهیم رساند.”

مدیریت موقت دانشگاه تهران: دکتر محمد ملکی، دکتر تریابی، براتعلی، دکتر حسین صباغیان، کاظم ایبری.

دکتر بهشتی در پاسخ به سؤال خبرنگاری که پرسید درباره تصادمهایی که بین این جمعیت‌های انبوه که در خیابانها بودند و حزب‌اللهی بودند با دانشجویان چه نظری دارید، گفت: ”آیا فکر می‌کنید که يك تشکیلات سیاسی در ایران وجود دارد به نام حزب‌اللهی؟“ خبرنگار گفت ”بله.“ دکتر بهشتی گفت: ”این اولین اشتباه و بزرگترین اشتباه شما و بسیاری از افراد دیگر است. تشکیلات خاصی به نام حزب‌اللهی وجود ندارد. اینها همان میلیونها نفری هستند که انقلاب را به ثمر رساندند و اکنون يك اقلیت کوچک با آنها درگیری پیدا کرده و آنچه دیدید يك نمونه از این درگیری بود. اما وظیفه ما این است که کوشش کنیم جلوی این درگیری‌ها را بگیریم و این کار را خواهیم کرد. اما

آنچه رخ داد قصد معارضه يك تشکیلات با يك تشکیلات دیگر نبود. قصد معارضه يك تشکیلات سیاسی کوچک با يك اکثریت بود.“

کیهان، ۹ اردیبهشت ۵۹

کنکور امسال بعد از تعیین ضوابط جدید برگزار می‌شود

رجاییان، سرپرست سازمان سنجش آموزش کشور، در گفتگویی با کیهان پیرامون نحوه برگزاری کنکور امسال دانشگاهها گفت: ”با توجه به اینکه تغییر نظام آموزشی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور مطرح می‌باشد و از طرفی چون اجرای کنکور از این موضوع جدا نیست، لذا اجرای کنکور سال ۵۹ پس از مشخص شدن ضوابط جدید گزینش دانشجو و همچنین تاریخ شروع به کار دانشگاهها قطعی است.“

دکتر جمشاد زهی، سرپرست دانشگاه سیستان و بلوچستان، گفت: ”چهار تن از استادان در بیمارستان بستری‌اند و ۱۱ تن از استادان نیز جزء دستگیرشدگان هستند و بقیه اساتید برای پیگیری مسایل مربوط به استادان دستگیر شده رفته‌اند. خود من نیز به‌همین منظور به تهران می‌روم و چنانچه استادان جرایم سنگین



نوگشایی دانشگاهها چه موقع بود؟

مهر ۶۲ پس از نزدیک به سه سال وقفه، دانشگاهها باز شد. سروش در دانشگاه تهران سخنرانی افتتاحیه کرد، جلال‌الدین فارسی در دانشگاه تبریز، دکتر احمدی در تربیت مدرس.

مسئله گزینش از اینجا مطرح شد؟

بله. حالا دیگر گزینش آمد و شروع کردند به جلو دانشجویان را گرفتن. اعضای گروهها که مشخص بودند، اما با سمپاتها و هوارها چه باید می‌کردند؟ مثلاً در سال ۵۸ يك خانم یا آقای رفته یکی دوبار حشر و نشر داشته با انجمن دانشجویان

مسلمان وابسته به سازمان مجاهدین. تکلیف او چه می‌شود؟ کسانی سه ماه، شش ماه، يك سال یا دو سال در بازداشت بودند. گفتند بروید از دادستان انقلاب، از امام جمعه محل، از بقال محل، از مسجد محل تحقیق کنید؛ و واقعاً آدمهایی بدبخت شدند. چون کسی سی واحد، چهل واحد مانده بود فارغ‌التحصیل شود، اما پاکسازی شد.

آن جمله‌ای را که در دانشگاه تربیت مدرس در ۱۶ آذر سال ۱۳۷۷ گفتم اینجا تکرار می‌کنم. من به عنوان کسی که نقش زیادی در بنیاد شدن دانشگاهها داشت می‌گویم با توجه به مسائل و مشکلاتی که

پیش آمد، به آن اهدافی هم که می‌خواستیم نرسیدیم و متوجه شدیم که خود آن هم هدفی غیرعلمی بوده و اصلاً چنین چیزی وجود نداشته است. اما تا ما بیاییم این را بفهمیم تعدادی از برویچه‌های مملکت حالا به خاطر طرفداری از این تشکیلات، از آن تشکیلات بی‌حجابی و غیره بحق یا ناحق از تحصیل محروم ماندند و زندگیشان فرو پاشید.

آنجا گفتم که من رسماً و علناً حلالیت می‌طلبم. حلال کنید من را، از خدا هم توبه می‌کنم به خاطر ضرر و زبانی که متوجه خیلیها شد برای اینکه از دانشگاه اخراج شدند. به علاوه بی‌خود و بی‌جهت دانشگاه را دو سه سال بستیم، منتها نیتمان واقعاً خیر بود. یعنی من واقعاً فکر می‌کردم يك چیزی وجود دارد به نام مدیریت بازرگانی که به درد ایران می‌خورد؛ يك چیزی به همین اسم هم وجود دارد که به درد و اشنگتن می‌خورد، همین طور سایر

رشته‌ها. بنده الان می‌فهمم که سخن از این غیر علمی تر و احمقانه تر وجود ندارد. مهندسی مکانیک یکی است، علوم اجتماعی یکی است. ما نوعی جامعه‌شناسی نداریم که در چین باید آموزش داد چون آنها کمونیستند، نوعی جامعه‌شناسی در جمهوری اسلامی ایران باید تدریس شود چون ما اسلام به اصطلاح ناب محمدی هستیم، يك جور جامعه‌شناسی در عربستان چون آنها اهل اسلام آمریکایی هستند، يك جامعه‌شناسی در آمریکا و غیره. این نشان می‌دهد کسی که این را می‌گوید اصلاً نمی‌داند جامعه‌شناسی یعنی چه. تازه این را الان به سختی می‌توانی بگویی، توی دهانت می‌زنند، چه برسد به سال شصت و شصت و يك.

علوم انسانی هم همان زمان بازگشایی شد؟

تکلیف حسابداری، چوب‌شناسی، صنایع طبیعی، پزشکی، مکانیک، کامپیوتر و غیره روشن شد، ولی علوم انسانی مانده بود و کسی هم جرئت نمی‌کرد بگوید بیایم علوم انسانی را هم راه بیندازیم. دانشکده ادبیات، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، هنر و غیره بسته بود. در انتظار چه؟ در انتظار سرفصل‌های علوم سیاسی اسلامی که ستاد انقلاب فرهنگی باید ارائه کند. ستاد انقلاب فرهنگی این را از کجا باید بیاورد؟ آقای سروش شما این را از کجا می‌خواهید بیاورید؟ از قم، از حوزه علمیه قم، از مدرسه فیضیه باید بگیریم، از علما. این جاکه همه غربی‌اند، از خود سروش گرفته تا دیگران. يك سال نشستی نیامد، دو سال، سه سال، نیامد. از آن طرف فشار زیادی برای باز شدن، و از آن و هم مقاومت زیاد که این تا اسلامی نشود شما حق ندارید بازش کنید. پدر و مادرها و خیلی از استادها، از جمله کسانی که در ستاد انقلاب فرهنگی نشستند، به این نتیجه رسیدند که علوم سیاسی اسلامی وجود ندارد، جامعه‌شناسی اسلامی وجود ندارد. منتها دانشجوهای دفتر تحکیم وحدت قبول نمی‌کنند. به جلال‌الدین فارسی و سروش و اینها می‌گویند که مقصر شما هستید، چون با حوزه و با علما همکاری نکردید و از آنها نخواستید؛ از آقای مصباح، از آقای جوادی‌آملی نخواستید. بنده و امثال من از همان زمان که اخراج استادها پیش آمد خودمان را کنار کشیدیم. من متوجه شدم که نیت ما هرچه بود، نیت يك عده چیز دیگری بوده. با جهاد دانشگاهی همکاری می‌کردم، البته. از سال ۵۹ هم که در دولت شهید رجایی بنیاد امور جنگ‌زدگان تأسیس شد، بنده رفتم و با آن بنیاد همکاری کردم. يك سالی آنجا بودم و هیچ کاری با ستاد انقلاب فرهنگی و جهاد دانشگاهی نداشتم. آن موقع هنوز فکر نمی‌کردم کارمان اشتباه بوده، فقط می‌گفتم چرا شما آدمها را اخراج کردید؟ کسانی که عضو فعال سازمان مجاهدین یا چریک فدایی بودند اصلاً دانشگاه را ول کرده بودند. حالا کسی که آمده می‌خواهد ادامه تحصیل دهد، بگیریم سمپات مجاهدین بوده، الان که می‌دانید کاری نمی‌خواهند بکنند، اگر این چیزی داشت که خود آقای لاجوردی این را در دادستانی انقلاب ولش نمی‌کرد. اینکه این آدم ول است نشان می‌دهد کاری نکرده و اگر هم چیزی بوده باید بگذاریم به حساب فضای آن زمان. اگر

سال ۶۰ اگر می‌گفتید چیزی به نام جامعه‌شناسی اسلامی وجود ندارد، خود دکتر سروش شما را شقه می‌کرد، حالا دیگران به کنار. من هیچ تردیدی ندارم که شما در سال ۶۰ جرأت نمی‌کردی به دکتر توسلی بگویی جامعه‌شناسی اسلامی یعنی چه؟

مورد جدی بود که یا اعدامش کرده بودند یا نوی اوین بود. حالاکه آزاد است، ما حق نداریم جلوی تحصیل او را بگیریم. به خاطر این مسائل بنده کاملاً کنار کشیده بودم. حدود اردیبهشت سال ۵۹ آقای دکتر حسن حبیبی، که آن موقع وزیر علوم و آموزش عالی و عضو و سخنگوی شورای انقلاب بودند، مرا خواستند و گفتند شما را می‌خواهیم بفرستیم رئیس دانشگاه علوم و فنون بشوید. آن دانشگاه هم مال ارتش بود و هم امکانات زیادی داشت. من را رئیس آن دانشگاه کردند و تمام مدتی که آنجا بودم با جلال‌الدین فارسی سرهمین‌گزینشها برخوردهای شدید لفظی و دعوای‌های درست و حسابی داشتیم. بعد هم که جنگ شد و من استعفا دادم رفتم دنبال کارهای آن شورای بهداشتی که قبلاً گفتم.

بالاتر با علوم انسانی چه کردید؟

آتش دعوای شعله‌ور شد و دانشجویها به شدت متعرض ستاد شدند که با حوزویان همکاری نکرده. حوزویان حرفی نداشتند، سروش زیاد چیزی نبود، اما به جلال‌الدین فارسی خیلی برخورد، چون خودش را رئیس حزب الله می‌دانست. به او بگویند آدم لیبرالی هستی و با روحانیون همکاری نکرده‌ای، خیلی بهش پیر می‌خورد. در روزنامه جمهوری اسلامی به انتقادهای دانشجویها جواب مفصلی داد با این مضمون که 'بابا چی می‌گویند شما؟ بروید پی کارتان. ما کجا نخواستیم با روحانیون همکاری کنیم؟ این يك نامه، این هم يك نامه دیگر. ما دیگر چکار کنیم؟ چه جوری باید می‌گفتیم؟ نبوده، چیز نبوده، چیزی به ما ندادند. ده دفعه، بیست دفعه، سی دفعه، صد دفعه از آقایان خواستیم. خودمان با شدیم رفتیم قم پیششان؛ چیزی دست ما ندادند. شما هم می‌گویند ما همکاری نکردیم. کجا همکاری نکردیم؟'

حوزه که این را شنید فهمید در آتشی که به پا شده چه بخواند و چه نخواهد پایش وسط کشیده می‌شود. اگر اشتباه نکنم یواش یواش این بحثها داشت مطرح می‌شد که انگار حوزه چیزی در مورد روانشناسی و جامعه‌شناسی اسلامی و علوم سیاسی اسلامی نداشته که ارائه بدهد. یا علوم سیاسی اسلامی وجود دارد یا ندارد. جواب آری یا نه است. اگر وجود دارد، پس چطور بعد از سه سال سرفصل‌ها را حوزه، یا هر کسی که باید می‌داد، نداد. اینجا بود که بعضی آقایان متوجه شدند که دانشجویها از روی صدق دارند می‌گویند که علوم سیاسی اسلامی و واقعاً اعتقاد دارند؛ حالا یواش یواش دانشجویها دارند با این سؤال مواجه می‌شوند که گویا این طور نیست. اگر اشتباه نکنم آقای محمدرضا فاکر در مشهد یا در کجا به يك مناسبتی در ارتباط با دانشگاهها سخنرانی خیلی تاریخی و مهمی کردند به این مضمون که 'دو گروه بحث علوم انسانی اسلامی را مطرح می‌کنند و می‌گویند حوزه باید می‌داد. يك گروه که منافقند برای ضدیت با حوزه و اینکه می‌خواهند حوزه را رسوا کنند و بگویند: بین چیزی ندارد، و به حوزه لطمه بزنند، از روی نفاق و بغض این را به این صورت مطرح می‌کنند. گروه دیگر جاهلند. باباجان، ما دو گروه عالم داشتیم: يك گروه که به دروس سنتی و فقه و اصول مکاسب و سیوطی و اینها می‌پرداختند. اینها اصلاً کاری به دانشگاه نداشتند. گروه دیگر که به مسائل روز، به مسائل سیاسی و اجتماعی وارد بودند و برایشان مطرح بود، اینها که با مدرنیته آشنا شده بودند تماماً مشغول مبارزه بودند یا زندانی بودند یا تبعید بودند. به گروه اول که حُرَجی نبود. گروه دوم همه رفته‌اند دنبال کارهای سیاسی و مشغول آن بوده‌اند. بنابراین دلیل آنکه سرفصل‌ها را حوزه نداد این است. یا شما این را می‌دانید و مناقبتید، یا نمی‌دانید و ناآگاهید.' معنی دیگر

داشته باشند و امکان آزادیشان نباشد نیم ترم امسال ادامه پیدا نمی‌کند.

کیهان، ۱۳ اردیبهشت ۵۹ ۲۳۰ نفر از دستگیر شدگان وقایع دانشگاه رشت آزاد شدند

۲۳۰ نفر از دستگیر شدگان حوادث دانشگاه گیلان، از جمله ۱۵۰ دختر، از سوی دادستانی انقلاب اسلامی گیلان آزاد شدند.

ابوالحسن کریمی، دادستان انقلاب اسلامی گیلان، گفت: "در حال حاضر بیش از ۶۰ نفر در بازداشت به‌سر می‌برند که از این تعداد نیز احتمالاً ظرف امروز و فردا ۴۰ نفر دیگر آزاد خواهند شد و پرونده ۲۰ نفر باقیمانده برای بررسی و تحقیقات بیشتر در دست اقدام است." در میان بازداشت‌شدگان عواملی وجود دارند که پس از تکمیل پرونده‌هایشان و تحقیقات بیشتر به زودی با اسناد و مدارک لازم در پیشگاه مردم مسلمان رشت افشا و مجازات خواهند شد. از ۲۰ نفر باقیمانده تعدادی استاد، دانشجو، کارگر و بقیه افراد عادی هستند."

جمهوری اسلامی، ۲۷ فروردین ۵۹
دکتر باهنر: دگرگونی اساسی در دانشگاهها ضرورت

دارد "بایستی بگویم که در زمینه فرهنگی متأسفانه کار فوق‌العاده‌ای انجام نشده، دانشگاههای ما هنوز نتوانسته‌اند برنامه‌ریزی و دگرگونی متناسب با انقلاب و فرهنگ انقلاب اسلامی را انجام دهند و ضرورت دارد که يك دگرگونی اساسی در کل دانشگاههای ما به‌وجود آید، ولو به قیمت اینکه مدتی این دانشگاهها تعطیل باشد، تا اینکه برنامه‌ریزی جدیدی و سازماندهی جدیدی در کل نظام متناسب با حرکت انقلابی ما و نیازهای آینده ما داشته باشیم."

جمهوری اسلامی، ۲۸ فروردین ۵۹ دانشجویان مسلمان اداره دانشگاه تبریز را به‌عهده گرفتند

رژه سپاه در تأیید دانشجویان
پرویز سپاه پاسداران تبریز از این اقدام دانشجویان مسلمان پشتیبانی کرد و به دنبال آن دیروز افراد سپاه با اوتیفورم و بدون اسلحه تا دانشگاه رژه رفتند.

جمهوری اسلامی یکشنبه ۳۱ فروردین ۵۹
محمد علی رجایی، وزیر آموزش و پرورش: "به جز دانشکده‌های پزشکی و دندانپزشکی بقیه را

می‌توان تعطیل کرد "به غیر از یکی دو دانشکده که نیاز روزانه جامعه ماست، مثل پزشکی و دندانپزشکی، بقیه دانشکده‌ها که باز است پول بیخودی مصرف می‌شود زیرا به عقیده بسیاری از استادان و دانشجویان درسهایی که می‌خوانند مورد قبول نیست.

"اگر امام دستور بدهند که دانشگاهها تعطیل شود کاملاً مورد تأیید است و قابل عمل مگر اینکه ایشان چیزهایی ببینند که ما نمی‌بینیم. در مورد برنامه‌های آینده دانشگاهی، باید دانشگاهها را از حالتی که بچه‌ها را پوچ و بی‌هدف و بی‌خاصیت بار می‌آورد به يك بچه‌های با محتوا، هدف‌دار و به‌فکر جامعه بود و هم چنین افرادی که به خودشان متکی باشند به جای اینکه به کاغذ متکی باشند برگردانیم."

جمهوری اسلامی، ۳۱ فروردین ۵۹
موسوی اردبیلی: "بیانیه شورای انقلاب به‌اتفاق آرا تصویب شده است. نظر دانشجویان مسلمان مورد تأیید صدرصد ماست ولی تنها مسئله‌ای که هست کار مستقل از دولت در زمان حال به این وضع درست به نظر نمی‌رسد. اصل مسئله مورد تأیید است ولی آنچه خواسته شده این است که درباره خواسته مشروع برادران مسلمان اجازه دهند

حرف آقای فاکر این بود که 'ما نمی‌گوییم داریم یا نداریم؛ می‌گوییم فعلاً چیزی حاضر نیست. فرصت نداشتیم، مجال نداشتیم.' دیگر کسی جرئت نکرد بگوید که درس اسلامی؟ چون اگر می‌پرسید، یا متافق بود یا نادان.

اوج این قضایا در سال ۶۳ بود و معلوم شد که، به هر حال، سرفصل‌های اسلامی آماده نیست، و جایز نیست که علوم انسانی بیش از این تعطیل باشد. منتها چند واحد اسلامی اضافه شد. مثلاً علوم سیاسی که ما در دانشگاه حقوق درس

می‌دهیم در اصل همان درسهایی است که زمان شاه هم تدریس می‌شد. منتها جز معارف و اخلاق و غیره که مشترک همه رشته‌هاست، سه چهار درس هم اضافه شده، مثل اسلام و نهضت‌های ره‌آیی‌بخش،

دیپلماسی پیامبر، سیاست و دولت در اسلام، اندیشه سیاسی در اسلام. حسب اینکه این دروس را کی بدهد کیفیتش فرق می‌کند. بعضی از این دروس اسم است، من درآوردی است. مثلاً اسلام و نهضت‌های ره‌آیی‌بخش. اولاً نهضت‌های ره‌آیی‌بخش اکثراً مارکسیستند. بهترینش که مارکسیست نبوده مال اریتره است که می‌دانید برای ما از هر

غیرمسلمانی بدتر است. این در، در بهترین حالت، تاریخ است؛ مثلاً، دیپلماسی پیامبر تقلیل پیدا کرده به نظم نوین جهانی و امریکا می‌خواهد آقای دنیا باشد و چرا ما ضد امریکا هستیم و غیروذلك. متأسفانه باید بگویم که دل دانشجویان مسلمان از درسهای اسلامی این چنینی خون است. چون در بهترین حالتش به تاریخ تبدیل می‌شود و آن هم مشروط به آگاهی استاد از تاریخ اسلام. اکثراً تاریخ هم نمی‌دانند و می‌آیند این درسهای را می‌دهند و یک رشته بحث‌های آبیکی شعاری مد روز مطرح می‌کنند. به نظر من این درسهای بیش از آنکه باعث جذب دانشجویان به اسلام شود آنها را از اسلام دور کرده است. مثلاً در درس دیپلماسی پیامبر، یکی از استادان در مورد صلح حدیبیه حرف زده بود، بدون آنکه خودش متوجه باشد، جنگ را زیر سؤال برده بود. گفته بود رسول‌الله در جریان صلح حدیبیه این کارها را کرده است. آن وقت دانشجویان می‌بینند که پس ما در جنگ با عراق درست

عکس رسول‌الله عمل کرده‌ایم، چون ایشان تمام تلاشش این بود که جنگ صورت نگیرد و ادامه پیدا نکند. مشکلاتی برای استاد به وجود آمد و او باید ثابت می‌کرد که 'والله، به خدا مقصود من این نبوده و من همین طوری آمده‌ام صلح حدیبیه را به عنوان دیپلماسی پیامبر گفته‌ام.' اگر استاد تاریخ اسلام نداند، می‌شود قضیه 'از قضا سرکنگبین صفرافزود' و به ضرر اسلام تمام می‌شود.

الان شورای عالی انقلاب فرهنگی چه می‌کند؟

کار خاصی نمی‌کنند. گاهی جمع می‌شوند و بحث‌هایی می‌کنند. تا آنجا که می‌دانم، هیچ کار خاصی نکردند. کار خاصی هم نمی‌شود کرد، برای اینکه اصل اول بنیادی بقا و پیشرفت فکری هر دانشگاهی در هر جامعه‌ای استقلال آن است. در هیچ جامعه‌ای شما نمی‌توانید از بیرون دانشگاه بنشینید برای دانشگاه برنامه بنویسید. اگر برای حوزه علمیه می‌توانید این کار بکنید، برای دانشگاه هم می‌شود. مگر می‌شود برای فکر و تحقیق و اندیشه شما برنامه بنویسید و تعیین تکلیف کنید؟ برای يك کارخانه و برای وزارت صنایع می‌شود برنامه نوشت، ولی برای دانشگاه نمی‌شود از بیرون برنامه ریزی کرد.

يك نمونه برنامه‌ریزی برای دانشگاه، تربیت مدرس بود که به وجود آمد تا استاد مسلمان تربیت کند و از همان اول خطا بود، چون استاد شدنی است، تربیت کردنی نیست. در هیچ جای دنیا نمی‌توانید چند نفر را بگیرید و بگویید من می‌خواهم اینها را استاد کنم. استادی مثل خیلی حرفه‌های دیگر به استعداد و علائق انسانها بر می‌گردد. شما می‌توانید معلوماتی را دو سه سال به يك نفر بدهید، اما معلوم نیست که او حتماً استاد خوبی باشد یا بشود. خیلیها هستند که معلومات زیاد دارند، اما لزوماً استاد خوبی نیستند. میلیاردها تومان هزینه شد تا عده‌ای فهمیدند که دانشگاه تربیت مدرس، در بهترین حالت، دانشگاهی است مثل بقیه دانشگاهها.

در این میان چه چیزی به دست آمد؟

عملاً چیزی به دست نیاموردیم. اما همین که آدمی مثل من متوجه می‌شود چیزی به نام علوم سیاسی اسلامی وجود ندارد، همین که شما متوجه می‌شوید دنبال اندیشه اسلامی و متفکر اسلامی باید بروید، ولی چیزی به نام جامعه‌شناسی اسلامی، مسیحی، کمونیستی، غربی یا شرقی وجود ندارد، خود این دستاوردی است برای ما، منتها دستاوردی که بهای سنگین برایش داده‌ایم. این باید گفته شود چون هنوز عده‌ای دنبال این حرفها هستند، یا آگاهانه، به قول آقای فاکر، تا ضربه وارد کنند، یا مثل من که در سالهای ۵۹ و ۶۰ در جهل کامل بودم، واقعاً جاهلند و فکر می‌کنند چیزی به اسم علوم سیاسی اسلامی وجود دارد منتها افراد ناباب ناحق ضدانقلابی شبیه من می‌خواهند جلوی را بگیرند. این بحثها به بالا رفتن فهم تعقل و فکر جامعه کمک می‌کند. این درست نیست که به دنبال هر چیز جدیدی که در می‌آید بدویم و بگوییم این در اسلام بوده یا نه.

□

دانشگاه اسلامی: انگیزه‌ها، صور و پیامدها



مجید محمدی



۱. اسلامی کردن دانشگاه و همه جهات و جنبه‌های آن، از جمله دروس و کتابها، از آغاز بحثی سیاسی بود و هنوز هم هست. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام - که نه شاخه دانشجویی حزب جمهوری اسلامی بودند، نه شاخه دانشجویی مجاهدین انقلاب اسلامی و نه شاخه دانشجویی هیچ جمعیت یا حزب دیگری - می‌خواستند به بازی شکل‌گیری خلق الساعه دهها گروه و سازمان دانشجویی، رقابت بر سر قدرت بدون قواعد بازی، آزادی بدون حاکمیت مقتدر، تبدیل دانشگاه به هاید پارک، رقابت سیاسی تا حد رقابت بر سر شورای بوفه (که طبعاً مسئول خرید کیک و پنیر و سفارش نان و ارائه دهها خدمت دیگر با فایده تعیین‌کننده بودن در الصاق چند جمله یا عکس بر روی دیوار بوفه)، شاید خستگی از تکثر تنوع صوری - چون همگان، به‌رغم تکثر، یک جور حرف می‌زدند و یک جور رفتار می‌کردند - و کارهایی دشوار و خسته‌کننده مثل شکار دانشجویان سال اولی با انواع خدمات، خانمه دهند. بدین دلیل تصمیم گرفتند با توجه به قدرتی که در دانشگاه داشتند و حمایتی که بخشی از حاکمیت از آنها می‌کرد مدتی دانشگاه را تعطیل کنند. در ضمن، آنها انتقاداتی در حد دانشجو، نه کارشناس آموزشی، به نظام آموزشی و مدیریت دانشگاهها داشتند که تصور می‌کردند در این دوران تعطیلی با مشارکت خود آنها - از طریق نظام شورایی - این انتقادات در عالم عمل به تصمیم‌گیری‌هایی منجر می‌شود. از سوی دیگر، دانشجویان فوق‌الذکر شرایط انقلابی کشور را شرایط مناسبی برای تحصیل در دانشگاه نمی‌دیدند و به همین دلیل عموم فعالان آنها در

شرایط جاری دانشگاه، حداقل واحد را می‌گرفتند یا ترم خود را حذف می‌کردند.

در این شرایط بود که مجموعه‌ای از نفی‌ها به تعطیلی دانشگاه منجر شد. اما "پس از آن" چه؟ باید در شرایطی که دانشگاه باز می‌شد - به قول برخی از آنان، بیست سال بعد - "ایجاب" هایی هم در برابر آن نفی‌ها گذاشته می‌شد. چه بهتر از "دانشگاه اسلامی" که هم از نظر حاکمیت سیاسی مشروع است، هم از نظر توده مردم و هم با شرایط انقلابی روز که خواستار تحول بنیادی است می‌خواند و هم به اقتضایات ایدئولوژیک - تغییر بنیادی همه چیز با تمسک به اسلام و بازگشت به گذشته باشکوه - می‌خواند. این شعار آغاز مجموعه‌ای از تحولات بود که "انقلاب فرهنگی" نام گرفت.

۲. اسلامی شدن دانشگاهها در چند چیز خلاصه شد:

الف) اسلامی کردن اساتید. به این معنی که با تصفیه اساتید قبلی و گزینش اساتید جدید، تنها افرادی برای تدریس در دانشگاهها انتخاب شوند که طراز مکتب باشند و اگر فعلاً چنین چیزی مقدور نیست حداقل ظواهر ایدئولوژیک را رعایت کنند.

ب) اسلامی کردن دانشجویان. در اینجا نیز راه حل، تصفیه و گزینش اخلاقی - سیاسی بود تا فضا برای بی‌رقیب بودن دانشجویان مذهبی - ایدئولوژیک فراهم شود.

ج) اسلامی کردن دروس. به این معنی که اولاً انبوهی از دروس معارف اسلامی (آغاز کار تا حد ۷۰ واحد درسی که بعداً به حدود ۲۰ و

"هر دو اینها یعنی از نظر سیاسی و هم از نظر مکتبی اسلام ممکن است در این مقطع از انقلاب برای مدت‌ها شکست بخورد. بعکس آن هم هست. یعنی اگر دولت مقتدری داشته باشیم و اسلامی که با برداشت از سرچشمه‌های خودش و با استفاده از تمام دستاوردهای علمی، انشاءالله اسلام پیروز است."

جمهوری اسلامی، ۱ اردیبهشت ۵۹

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و روحانیت مبارز تهران از اقدام انقلابی دانشجویان مسلمان و انقلاب فرهنگی حمایت کردند.

از سوی گروهی از استادان مسلمان دانشگاههای ایران از امام تقاضای تشکیل شورای انقلاب فرهنگی شد.

جمهوری اسلامی، ۱۶ اردیبهشت ۵۹

حجت‌الاسلام خامنه‌ای امام جمعه تهران: "پدرکشتگان این انقلاب، در دانشگاه مقابل مردم سنگر گرفتند."

عوامل امریکا در ایران اقسامی دارد که در کردستان، در دانشگاه و در بازار عمل می‌کنند. پدرکشتگان این انقلاب به نام پیشگام و پسگام و فدایی در دانشگاه دز برابر مردم سنگر گرفتند و مردم را با چوب و سنگ و گلوله و حتی با

دانشگاه در حقیقت لانه غرب‌زدگی شده است، چه غرب‌زدگی در شکل دانش سرمایه‌داری جهان غرب و چه غرب‌زدگی در شکل دانش مارکسیستی. اساتدانی که رابطه طاغوتی با نظام قبلی داشتند هنوز هم وجود دارند.

"در مورد تغییر دانشگاهها به صورت دانشگاه اسلامی، من معتقدم دو تغییر ممکن است صورت گیرد: یکی دانشگاهها به یک اسلام قشری تغییر بکند و یک طرز تفکر اسلامی قشری یا اسلام سنتی و در حقیقت همان بحثهای اسکولاستیکی قرون وسطایی مسیحت به شکل اسلامی‌اش ایجاد شود. اگر دانشگاهی به این صورت در آید، به نظر من زمینه آماده می‌شود که در آینده نیروهای غرب و چپ‌گرا با شدت بیشتر به دانشگاهها حمله کنند. یعنی این برای ما شکست است، ولی اگر اسلام مترقی و پیشروی را در سطح دانشگاهها مطرح کنیم و در عین حال تمام دستاوردهای علمی و حتی فلسفه‌ها و مکاتب سیاسی غربی در دانشگاهها درس داده شود و در کنار اسلام راستین، استادان به همان ترتیب جذب بشوند، این کار صحیح است..."

"به نظر من اندیشه اسلامی را دو چیز در ایران ممکن است شکست بدهد: (۱) طرز تفکر اسلامی سنتی؛ (۲) دولت ناتوان غیرمقتدر آغشته به معیارهای غربی یا سنتی."

دولت تصمیم بگیرد. تصمیم دولت بر این است که تعطیل فعلاً صلاح ندیده و با این وضعی که در دانشگاهها هست، یعنی اسمش تحصیل و عملاً تعطیل، اتاقهای تیمی تشکیل داده کارهای دیگری می‌کنند، دولت تا سه روز فرصت داده است تا این مکانها را تخلیه کنند و قرار بر این شد که بعد از ۱۵ خرداد آن سیستم انقلابی که در نظر همه مردم هست، یعنی یک تغییرات بنیادی در دانشگاهها، داده شود و دانشگاهها از شکل طاغوتی بودن بیرون بیایند."

گوهر الشریعه دستغیب، نماینده مجلس از شیراز:

"باید به این نکته توجه داشت که انقلاب فرهنگی را نمی‌توان طرف یک سال و دو سال به جامعه عرضه کرد، یعنی باید در طول مدتی انقلاب فرهنگی صورت گیرد. به نظر من اگر دانشجویان مسلمان می‌توانستند خود را طرف این دو ماه به آخر سال مانده کنترل کنند و بعداً عملیات خود را شروع نمایند خیلی بهتر بود. برای ایجاد انقلاب فرهنگی باید از هم اکنون دست به کار شد و برای انجام این کار باید روی سه مرحله، استاد، کتاب، و انتخاب دانشجو توجه شود."

زهرا رهنورد: "از نظر محتوای آموزشی و سیستم آموزشی و استادان و کادرم آموزشی و غیره به نظر من

سپس به حدود ۱۲ واحد تقلیل یافت) در کنار دیگر دروس عرضه شود، و ثانیاً، آن دسته از دروس که ظرفیت ایدئولوژی‌سازی دارند (مثل علوم انسانی) کاملاً تصفیه و پیرایش شوند و اثری از ایدئولوژیهای غیر مذهبی در آنها نماند (این هنوز هم ادامه دارد و گروهی از سنتگرایان دانشگاهی مشغول پیرایش کتابهای درسی و زدودن مطالب غیرقدسی از متن آنها هستند). این کار در سطوح و مراتب گوناگون انجام شد: از زدودن دروس از مباحث ضد ایدئولوژی دینی (که عمدتاً توسط ستاد انقلاب فرهنگی و جهاد دانشگاهی دنبال شد) تا ایدئو

اسلامی کردن تام و تمام (در قالب کاری که دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و آکادمی علوم اسلامی در قم پیش بردند). آکادمی علوم اسلامی از حد اسلامی کردن بحث سیستمها و نشان دادن سیستم‌سازی در معارف دینی و متون مذهبی و اطلاق این امر بر علوم مختلف (انسانی تا فنی) فراتر نرفت و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه نیز از حیطة مباحث فلسفه مضاف (مثل فلسفه اجتماعی، فلسفه حقوق و فلسفه تاریخ که چیزی به مبنای فلسفی اضافه شده باشد) فراتر نرفت چون مباحث موجود در سنت فکری ایرانی و آنچه اهل فلسفه حوزه‌ها در اختیار داشتند ظرفیتی فراتر از

این نداشت و مباحث فلسفه مضاف از نگاه آنان قابلیت بیشتری برای دینی شدن (استفاده از متون دینی) داشت (این جریان به حیطة علوم دقیقه، تجربی، فنی و کاربردی سرایت نکرد).

ذ) اسلامی کردن فضا. اجباری شدن حجاب در کل جامعه و، به تبع آن، در دانشگاه؛ تأسیس مسجد در همه دانشگاهها؛ حضور پررنگ تبلیغات دینی؛ برخی جداسازی‌ها (که در دهه اول انقلاب در برابر گسترش آن مقاومت شد) و ورود آسان دانشجویانی از اقلشار نزدیک‌تر به ایدئولوژی حاکمیت (نیروهای بسیجی، خانواده شهدا، آزادگان، جانبازان و غیره) به دانشگاه در جهت دینی شدن بیشتر فضای دانشگاه صورت گرفت. البته برخی از این امور علل دیگری نیز غیر از موضوع فوق‌الذکر داشت.

ه) اسلامی کردن مدیریت. برای آنکه "اسلامی کردن" های چهارگانه فوق بر اساس یک دیدگاه اقتدارگرایانه دینی بخوبی به پیش رود، پیش از همه چیز باید مدیریت اسلامی باشد، به این معنی که ناب‌ترین نیروهای ایدئولوژیک مصدر کارها قرار گیرند تا برنامه‌های اسلامی بخوبی اجرا شود.

۳. نیروهایی که مدیریت دانشگاهها را در دهه دوم انقلاب بر عهده گرفتند، یا هنوز مسئولیت ایدئولوژی‌سازی را در این نهاد بر عهده داشتند، دیگر نمی‌توانستند تزهایی از قبیل "انهدام کامل"^۶ را که قبل از مسئولیت و تصدی می‌دادند عرضه کنند. همچنین روشهای اسلامی کردن دهه اول، از نگاه دست‌اندرکاران، چندان موفق و مؤثر از کار در

نیامده بود. در این حالت، یعنی پس از تزک ایدئولوژیک نظام، دو نگاه در باب اسلامی شدن دانشگاه در برابر یکدیگر قرار گرفت: (۱) نگاهی که در دهه دوم، بازخوانی تازه‌ای از ایدئولوژی عرضه می‌کرد و اسلامی کردن دهه اول را قبول نداشت و اکنون در رأس قدرت قرار گرفته بود؛ (۲) نگاهی که به نوعی اسلامی کردن حداقل تن می‌داد؛ اینکه دانشگاه در خدمت جامعه باشد، اینکه از نظر علمی فعال و پویا باشد، اینکه ظواهر شرع در آن رعایت شود و اینکه دانشگاه در خدمت امنیت و منافع ملی باشد برای اسلامی خواندن آن کافی است. این دیدگاه دوم شکل تعدیل یافته دیدگاه ایدئولوژیک دهه اول در باب اسلامی کردن دانشگاهها بود که در مصاف با واقعیت صیقل یافته بود و اکنون در برابر هجوم نیروی تازه‌نفس ایدئولوژی‌ساز در دهه دوم انقلاب قرار می‌گرفت. بدین ترتیب پروژه دانشگاه اسلامی اگر در دهه اول انقلاب در خدمت حاکمیت بی‌رقیب یک دیدگاه ایدئولوژیک قرار گرفت - و ایده‌ای متوجه به کسب مشروعیت، اقتدار و نفوذ سیاسی بود - در دهه دوم در خدمت گروهی دیگر برای بسط یک ایدئولوژی دینی دیگر (ایدئولوژی دینی دهه دوم انقلاب) و کسب مشروعیت از آن درآمد. اما انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، ایدئولوژی دهه دوم را از تمامیت طلبی در عرصه عمل بازداشت و سهم ایدئولوژی‌گرایان دهه اول را که اکنون با واقعیتها دمساز شده بودند به آنان بازگرداند.

۴. ایده دانشگاه اسلامی، همانند ایده‌هایی که به سطح منازعات قدرت محدود مانده‌اند، به یک ایده محوری در مجموعه‌ای از مطالعات نظری، مطالعات سیاستگذاری و برنامه‌ای و نظرسنجی (جهت بسط و تبیین ایده، معطوف کردن ایده به دنیای عمل و کسب بازخورد ایده در دنیای عمل) تبدیل نشد. حتی کسانی که به این ایده در آغاز کار باور داشتند آن را به یک پروژه مطالعاتی تبدیل نکردند چون این ایده برای آنها زمان مصرف کوتاهی داشت، و بدین نکته توجه نکردند که این ایده‌های تبیین نشده همواره امکان بازگشت دارند و می‌توانند گریبان همانهایی را که از آنها یک دوره بهره برده‌اند بگیرند.

اکنون باید دید که آیا اصولاً می‌توان این ایده را به یک پروژه مطالعاتی تبدیل کرد یا خیر. پاسخ ما منفی است، چون اولاً علم در دنیای جدید از ایدئولوژی فاصله گرفته است - گرچه ارزشهای ما در گزینش حیطة و کار علمی، چگونگی پیشبرد طرحها و میزان حساسیتها در جمع‌آوری شواهد مؤثرند - و روش‌شناسی به گونه‌ای است که علم در مقام علم در نهایت جهان را توصیف می‌کند و در پی تغییر جهان نیست (گرچه عالم ممکن است چنین باشد). ثانیاً مفهوم دانشگاه اسلامی مثل دیگر ایده‌های ایدئولوژیک مبهم است: دانشگاه اسلامی دانشگاهی است که افراد حاضر در آن مسلمان باشند، مدیریت آن متعهد به اسلام باشد، در آن علوم اسلامی تدریس کنند، در آن شعائر اسلامی برپا داشته می‌شود، در خدمت جامعه مسلمانان باشد، یا دانشگاهی است که تحت نظارت ایدئولوگهای اسلامی اداره شود؟ ثالثاً، نهاد دانشگاه همانند دیگر نهادهای اجتماعی مثل رسانه‌ها، دولت، تشکلهای مدنی و مانند آنها یک نهاد اجتماعی است با کارکردهای مشخص و نمی‌توان این نهاد را صرفاً در خدمت اهداف ایدئولوژیک قرار داد. تلاش برای قدسی کردن این نهادها صرفاً در حد تغییر اسامی و تغییر ظواهر باقی می‌ماند یا حداکثر آنها را ناکارکرد می‌کند. نهادهای فوق، چون موم در اختیار ایدئولوگها قرار ندارند که هر کاری خواستند با آنها بکنند. بنابراین، تبدیل این ایده به ایده‌ای معطوف به عمل صرفاً در حد تصفیه و گزینش باقی می‌ماند. و رابعاً این ایده معطوف به احیای

۶ نگاه کنید به مصاحبه با حسن حبیبی در کتاب اولین رئیس‌جمهور (تهران، کویر، ۱۳۷۸). در آن دوره بسیاری از دانشجویان انقلابی نیز ترانهدام کامل وضع موجود را برای ساختن جامعه آرمانی مطرح می‌کردند.

دانشگاههای دوران گذشته تمدن اسلامی هم نیست، چون آن مؤسسات علمی اصولاً بر اساس ایدئولوژی اسلامی اداره نمی‌شدند. ایدئولوژی دینی بر ساخته جدیدی است متعلق به دوران معاصر و به معنای جدید نمی‌توان آنها را دانشگاه اسلامی نام نهاد، همچنانکه در گذشته نیز با وصف اسلامی از آنها یاد نمی‌شد.

۵. طرح ایده دانشگاه اسلامی پیامدهای بیشماری برای خود دانشگاه داشته است. اولین پیامد، کاهش منزلت اجتماعی دانشگاه و دانشگاهیان بوده است. دانشگاهی که ورود و کار در آن نه يك حق برای عموم، بلکه يك امتیاز برای افراد نزدیک تر به ایدئولوژی یا ایدئولوگها تلقی شود، نه نزد اهل حرفه و تخصص منزلت آور است و نه حتی نزد اهل ایدئولوژی، چون اهل تخصص روشها و مواد آموزشی آن را نامناسب می‌دانند و اهل ایدئولوژی نیز به آن و محصولات آن به عنوان يك ابزار نگاه می‌کنند و طبیعتاً برای ابزار اصالتي قائل نمی‌شوند.

پیامد دوم، کاهش سطح علمی دانشگاههاست. البته این کاهش عوامل بیشماری غیر از ایده اسلامی کردن دارد اما این ایده در محدود کردن دایره مباحث بالاخص حوزه علوم انسانی و محدود کردن دایره اساتید و دانشجویان در همه رشته‌ها بسیار مؤثر بوده است. نیروهای متخصص چون انتخابهای گوناگونی در برابر خویش دارند، اگر در يك قلمرو از آزادیها و حقوق فردی خویش محروم شوند به حیطه‌های دیگر رو می‌کنند. عنصر فردیت در نیروهای متخصص و دانشگاهی فربه تر از دیگر نیروهای اجتماعی است و اگر فشار در يك حیطه برای محدود کردن آن زیاد باشد، گریز در همان حیطه نیز افزایش می‌یابد. کم نبوده‌اند افرادی که در طی دو دهه اخیر به دلیل مذکور یا از دانشگاه کنار گذاشته شده‌اند یا خود آن را رها کرده‌اند.

پیامد سوم، کاهش سهم دانشگاهها از اعتبارات دولتی است. طی دو دهه اخیر مرتباً از این سهم کاسته شده و دانشگاهها مدام فقیرتر شده‌اند. امروز می‌توان با مقایسه حقوق يك استاد دانشگاه با يك مدیر اجرایی یا صنعتی یا بودجه‌های ارزی کوچکترین سازمانها با دانشگاهها بدین نکته پی برد. دستگاهی که در برابر اراده سیاسی حاکمیت مبنی بر ایدئولوژیک شدن و ایدئولوژیک کردن همه چیز مقاومت می‌کند طبیعتاً

باید از امکاناتی که حاکمیت مسئول تقسیم آنهاست محروم شود. پیامد چهارم، افت شدید کیفیت علمی است. دانشگاههای امروز ایران به حد دبیرستان (از همه جهت) تنزل یافته‌اند: دانشجو اهل کتاب خواندن نیست چون جزوه کافی است؛ اهل وقف کردن خویش برای کار علمی و آموزش نیست چون نظام آموزشی این را از او نمی‌خواهد؛ اهل رقابت علمی نیست چون این امر در آینده او تأثیری ندارد؛ اهل ریاضت‌کشی برای کسب هر چه بیشتر دانش نیست چون ایدئولوژی تمامیت‌طلبی ضد تفریح و شادی است و هر نوع ریاضت‌کشی را عملاً به ضدارزش تبدیل کرده است؛ و اهل توجه به مسائل مربوط به نظام آموزشی یا مدیریت دانشگاه نیست چون هزینه‌های این‌گونه توجهات بالا رفته است.

و پیامد پنجم، محدود کردن حیات دانشگاهی بوده است. حیات دانشگاهی به کلاس درس محدود نمی‌شود بلکه ورزش، اوقات فراغت، مجامع، تشکلهای و انواع فعالیتهای افرادی در دوره ۳۰-۱۸ سالگی (دانشجویان) و تحصیل‌کردگانی با علائق علمی و فرهنگی (اساتید) را در بر می‌گیرد. دانشگاه اسلامی حیات دانشگاهی را به زندگی افرادی با علائق ایدئولوژیک تقلیل داد به این معنی که گروهی حیات خصوصی و عمومی و سبک زندگی خود را بر دانشگاهی با انواع زندگیها تحمیل کردند. اکنون نیز گروهی می‌خواهند با توجهات ایدئولوژیک، اندرونی خویش را به همه عرصه‌های حیات، از جمله حیات دانشگاهی، بسط دهند.

۶. ایدئولوژی و ایدئولوژی‌گرایان با خیرخواهی به تغییر در دانشگاه رو کردند، اما چون این تغییر را صرفاً با تمسک به قدرت حکومت اعمال کردند و به نهادهای مدنی و مطالبات شهروندان توجه نداشتند نتوانستند تغییرات مورد نظر خود را درونی و نهادینه کنند و خیرخواهی آنان در عالم واقع به تخریب آنچه بود به درستی و نادرستی آن‌کاری نداریم. انجامید بدون آنکه چیزی جایگزین شود. خیرخواهی همیشه کافی نیست. انقلاب فرهنگی، یا تلاش برای اسلامی کردن دانشگاه، شاید برای حاکمیت سیاسی برکاتی به همراه داشته، اما برای نهاد دانشگاه مضر ثمر نبوده است.

□

دارد، لذا از افراد تصرف‌کننده این مرکز انتظار دارد که در اجرای اوامر امام مبنی بر خودداری از تحصن، اعتصاب و کم‌کاری، در اسرع وقت نسبت به تخلیه این قسمت حساس دانشگاه اقدام کرده و خواسته‌های خود را وسیله نمایندگانشان در شورای دانشگاه که صبح امروز در کتابخانه دانشگاه کشاورزی تشکیل شده است مطرح نمایند.

اطلاعات، ۲۰ فروردین ۵۹

انتقاد شدید دکتر فاروقی (رئیس دانشگاه تبریز) از تصرف ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز: "۱۲۰۰۰ دانشجو نمی‌توانند تابع احساسات ۲۵۰ نفر باشند. با اینکه اعضای شورای دانشگاه، طبق اطلاعیه قبلی، در جلسه مورد نظر شرکت یافتند، اما دانشجویان متحضر اعلامیه دادند که مقامات و شورای دانشگاه را به رسمیت نمی‌شناسند و حاضر به شرکت در این جلسه نیستند. با این حال، ما بار دیگر از دو نماینده آنان که در شورا عضویت دارند خواهش کردیم که در زمینه‌های مورد نظر با ما مذاکره کنند ولی آنها زیر بار نرفتند... متحصنین بیش از ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر نیستند و این عده نمی‌توانند سرنوشت ۱۲۰۰۰ دانشجوی دانشگاه تبریز را نادیده بگیرند. دانشگاه تبریز نیز نمی‌تواند تابع احساسات این عده معدود باشد."

□

جمهوری اسلامی، ۷ اردیبهشت ۵۹

در سمیناری که به همت انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده‌های هنرهای اسلامی و با شرکت اعضای انجمنهای اسلامی دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه فارابی، دانشکده هنرهای دراماتیک، دانشکده معماری، دانشگاه معلم و صنعت، مدرسه عالی ساختمان، موسسه عالی تلویزیون و سینما و دانشکده معماری دانشگاه ملی از ساعت ۴ الی ۶ بعدازظهر در مسجدالجواد تشکیل شد... نمایندگان انجمن اسلامی دانشکده هنرهای اسلامی و دانشگاه فارابی انحلال این دو دانشکده را اعلام کردند.

اطلاعات ۲۸ فروردین ۵۹

رئیس دانشگاه تبریز: "عمل دانشجویان تبریزی مغایر با اوامر امام است."

در پی تصرف ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز به وسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که برای جلوگیری از توطئه‌های احتمالی در دانشگاه صورت گرفت، رئیس دانشگاه تبریز، رؤسای دانشکده‌ها و نمایندگان هیئتهای علمی این دانشگاه عمل دانشجویان پیرو خط امام در تبریز را مغایر با اوامر امام تلقی کردند و یادآور شدند که چون سازمان مرکزی دانشگاه به‌عنوان قلب دانشگاه تیز به هماهنگی با سایر واحدهای دانشگاهی

تیربار هم زدند. گفتند که گروههای دیگر بیرون رفتند و گروه پیشگام هنوز مانده است و سنگربندی کرده است و سنگ و چوب و چماق و غیره فراهم کرده است. بعضی از آنها گفتند و تصریح کردند که اینها سلاح هم داشتند، شورای انقلاب از شورای سرپرستی دانشگاه تهران خواست که بیایند بیرون مردم را در جریان قرار بدهند. به مردم بگویند که يك گروهی با این نام، با این ایدئولوژی، با این خط، با این هدف در مقابل مردم این‌چور مقاومت کرده‌اند. اول قبول کردند، بعد امتناع کردند. به‌رحال، آمدند بیرون این کار را نکردند. دوسه روز می‌گذرد (این نکته‌ای است که باید مردم به این نکات توجه کنند). یکی دو روز از ماجرا می‌گذرد. آقایانی که مسئول دانشگاه بوده‌اند، در طول این يك سال هر کار خلافی در دانشگاه انجام گرفته، این ملت حق دارد گریبان آنها را بچسبد و از آنها جواب بخواهد. دسته‌جمعی استعفا می‌کنند و گناه را به گردن دولت و در حقیقت به گردن ملت می‌اندازند. این يك خیانت است. این کار يك خطای بزرگ است. این عمل ضربه‌زدن به حیثیت این انقلاب است. آقایان مسئول مفسده‌انگیزی‌های این يك سال دانشگاه هستند. باید به این جواب می‌دادند، نباید در مقابل مردم می‌ایستادند... اینها باید برکنار می‌شدند به خاطر آنچه در دانشگاه در این يك سال گذشته است. برکنار نشده‌اند، چیزی هم طبلکار شده‌اند."